

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۱۷۱۹۷





مهری اسرایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۳۹۲

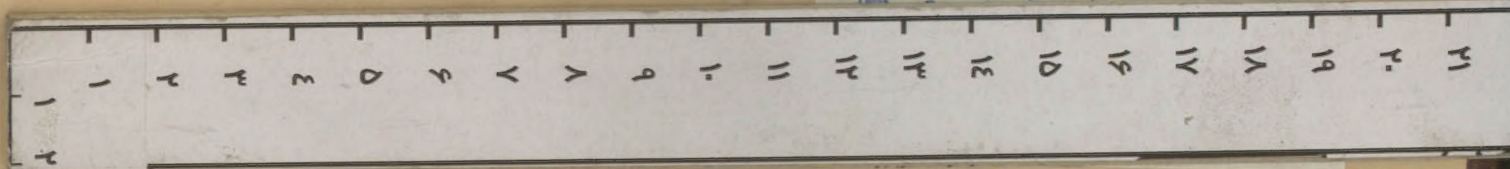
کتابخانه مجلس شورای اسلام

کتاب ..... نوصه ترکی


مؤلف .....

مترجم .....

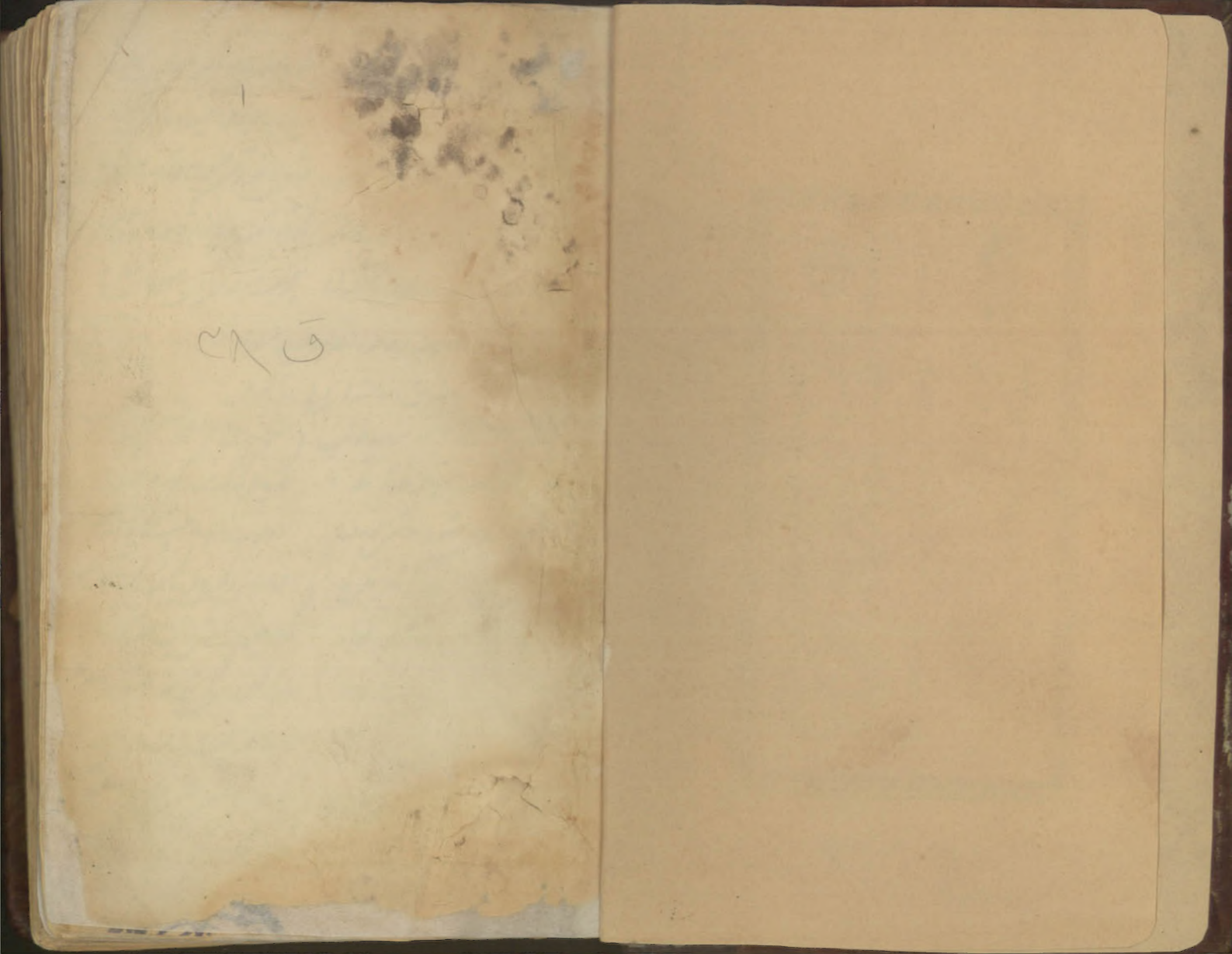
شماره قفسه ..... ۱۷۱۹۷



۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

	
جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	
۲۰۸۳۹۶۲	
کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	نوع ترکی
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۷۱۹۷







صفه ۱۱  
 در این ایام که ایام توبه است  
 کمال توفیق بر من نصیب شد  
 توبه روزین سیر و قریه اهل  
 مباره خانه در قریه روزی که توبه  
 ایوب بشود و در روز غم استقبال  
 چوبه قیامه مرا از صفیه حسین

۱۷۱۹۷  
 ۲۰۸۳۲

دولوب بو فاطمه اعداد بکریه صلوات

ایوب دوم ایام الله سرور غالب  
 و دلیون کونه اندیل نقد لک  
 ز نسکه دوله در شود او شمس نورانی  
 علی دین الله در نعمه نهایی  
 در این ایام که ایام توبه است  
 کمال توفیق بر من نصیب شد  
 توبه روزین سیر و قریه اهل  
 مباره خانه در قریه روزی که توبه  
 ایوب بشود و در روز غم استقبال  
 چوبه قیامه مرا از صفیه حسین





















کوز بیه دگر  
اگر چه پندار دین با بولوب جینتانی  
آن حلیه نماند تا پشور دم افشانی  
چنین دیور با شراسته فدا کیار نهرا  
مکوندر دل درخت نیل قبه خضر  
حضرت کله با شراسته حیران حیران

اوجان نبورشان با حوب  
مکوندر سکر با شراسته ایاقه قانه با بولوب  
هنوز ستر بر تاز ستر و ناز با بولوب  
اگر چه فاطمه عطر ابرو در بر و حوض آرام  
دل به برنج چاشنی شوریده و شور آرام  
خداوند خدایه روضه سینه سینه  
کود و ربه فاطمه اشک لاله کوز کوز  
برابر فاطمه دین اشک ریزه شور  
دیور با شراسته سینه سینه تمام اوجان  
یو لیم با غله دیور شراسته انصاف  
ایوب با غله دیور شراسته انصاف  
حیرت سینه سینه ایوب ادمه ادمه  
اولور روان بو حیا لیم کوز کوز  
قیر اهر ستر اهر اهر اهر اهر  
بچه لیم کوز کوز کوز کوز

دبا محال حضرت  
اوجوب حرم قوتش ناله ایشان اوجان  
عیا دیکر ستر و لیم با بولوب جینتانی  
اوجان که کله ستر و لیم با بولوب جینتانی

هوشب لیم کوز حرم کوز حرم  
رئیس اوجوب بر سانه اقال یوان اوجان  
سوزن کله حرم قوت ستر و لیم  
یار الی اوجوب بر سانه اقال یوان اوجان  
کوب حیا دته اتم الاشته العجبا  
اوجان که کله ستر و لیم با بولوب جینتانی  
اوجان که کله ستر و لیم با بولوب جینتانی

جواب  
اوجان که کله ستر و لیم با بولوب جینتانی  
یار الی اوجوب بر سانه اقال یوان اوجان  
کوب حیا دته اتم الاشته العجبا  
اوجان که کله ستر و لیم با بولوب جینتانی  
اوجان که کله ستر و لیم با بولوب جینتانی

اوجان که کله ستر و لیم با بولوب جینتانی  
اوجان که کله ستر و لیم با بولوب جینتانی  
اوجان که کله ستر و لیم با بولوب جینتانی  
اوجان که کله ستر و لیم با بولوب جینتانی



لکھا آدم  
 جو کہ گویا کہی و در و در کہ آغز کھنکھ  
 اولور عدلیہ ملک قلوب مالہ مال  
 سقا عینہ نصیب ہمہ صفیر اولور  
 شہید ادرہ مکر شہید عیثان  
 رفیق ماریدہ چو تاج اولور و حید و حید  
 با حارمین دولہ نہ ناصر نہ نصیب  
 اودیلیم دیرو اولور او غنڈ اکر  
 دیا و تازا دیو یا افہ یا عبتاش  
 با خاد فراتہ دیر حیرتہ و اعطاش  
 نرس غریبہ دیرو دیر بر جہ شہید اولور  
 نفس حنیفا چو تو کتر ملک دامتدن  
 بریل کوک کہ اینک ہلد و در بیلان دھان  
 قویہ بشارت کیم با اینک کسر فاعندن  
 ابدہ مالہ ظلمہ شامیان مالہ نہ  
 ہلد نہ رولہ نہ حیرتہ اولور نہ عدان  
 ایخ مالین باش اوچ بے حفاظ و بے بحر  
 قحانہ کلید بر اولور نہ درہ و در ملک

بود که میزدند و در دگر انداخته و میزدند  
 ادوار و در دگر انداخته و میزدند  
 سقا بنده نصیب همه صفیر ادوار  
 سقید اینه بگذاشته لب لبان  
 زین مار به ده چرخ فلک و حید و حید  
 با حید بین دل به نه نافر و نه نفعین  
 او دیو بود و در دگر انداخته و میزدند  
 دیا و آقا و دیو با افا و با عبا و  
 با خدا فرات و در دگر انداخته و میزدند  
 پس خنجره دیو و زبرج و زبرج و ادوار  
 نفس خنجره و زبرج و زبرج و ادوار  
 بر سر لک آراستین و در دگر انداخته و میزدند  
 قوی و زبرج و زبرج و زبرج و ادوار  
 اینه و زبرج و زبرج و زبرج و ادوار  
 و در دگر انداخته و میزدند و در دگر  
 ایخ و یالین باش و زبرج و زبرج و ادوار  
 خفته و زبرج و زبرج و زبرج و ادوار

بر دستان غم افزای باز در آغوش  
 چنین تشنه او نه سیراب کرد حرف دنیا که  
 ادیب بنام از طغی روزگار بیخ غافل  
 بر آرد که حمله کور هم او شهر پر نور سا  
 قوی به خلق معطر دکان باز در سا  
 بر بزم عاشق و کاشف با عذر  
 برایش و یوسف ابو در غم فرا حمله  
 کیمش را و کیمش زده کیم حیران  
 و کوب حمله در زده سیل مردم  
 کیم خیالیه لبه کیمش و در کشته  
 سعد ویران و از تنجیب ادیب بر قوی کیمش زان  
 قباچه آغوش بر و نشین حمله شکن  
 و کوب ادیب و در کوب کیمش  
 کنا به حمله خفته کیمش و کوب ادیب  
 اولوم کنا و کوب ادیب را کوب ادیب  
 چکوب بر آه کیمش و کوب ادیب  
 بود آغوش کوب ادیب و کوب ادیب  
 بر کوب ادیب و کوب ادیب



درود کوفه  
 که اندر شتر و مور نیز ده جان باش  
 که نوزده اسم آاده ایله کور باش  
 ار قلاده کنی تدوت قرآن  
 سینه ایله خنجره اولوم کنه قربان  
 اولو بر مرد و هنور اتیش نوزن تمام  
 او حبله بلبله و باره و بر قوم و دغا  
 چه نه چکنه و دگره و نوب و بغیر  
 خنجره سینه صد دهر چکنه چکنه  
 اولو بدکرت کنه کوفان ظلم شار  
 اولو شیره که کوفه بشیر مختلف اولد  
 بنیاده لغو و جلد و قهر و جم آیات  
 ادر کفر و غیبه اولو مله درگاه  
 تیوب نیکان انس الله برینا عین  
 ادر شاه کوزا عینه قان قهر قاش  
 رکن محمد حبیب طهرین ادر خار  
 بجه که دامن زین و دمن اولو طرش  
 سونبه نخله طور خنجره باره و طرش  
 یوزینه آید اولو چرخ اولو طرش  
 کور و جلد و حاکم حاکم خنجره قان قهر قاش

درود کوفه  
بسان شعله آفتاب نورانی  
نجوم مطلع سبحان الذی اکرام  
بقدر اکبر الهم علیه شهاد  
ای خدا کند که بودی در شاه قول باغبو  
چش آبیر کینه مندرش جابه  
زبکه غالب اولوب خف دل او جان کن  
آنا کرایه او خوشتر از ادر تعریح  
قادر الیه دوه او کینه مندرش  
تحدیر المیوب اول جابه علی جابه  
اچوب بان فصاحت بیان طبع عیب  
مکرم حال ایلوز بر طهارت ادرغ  
ویوز کوزنیزه باخیمیزه سگماله  
یقین که مسلم اولدی مسلم نظر اتمیز  
اوقا نیش بزه کمر خمداد او غورق  
ماحول ادره کمر دوز خمداد او کوز  
کشمه دوجهم وجهه که شفه  
یوز و شوخ بر بایر ویر و اولدی  
و جانه زده یا کور و وجه او خلدنیز













دوستان با غنای الی که نیند الی در پاک  
دور و د کوفه و دور قدیسته قره الی کن  
ایرود و بایسته و در و ا حسینا  
کفایت ایتمش کوزیایسته من  
باشیم شکسته قولی بایسته تر اوسته  
با حوب و جلیسته و خونی کوفی نعدایکن  
کیدی رشتی دور کیم آنرا دوان و خور  
فغان که اهیله اند و آن آباد من  
و ر اندا چون اورین بیدیم من کلباش  
مرد کنده تلخ با توه من اعدا دیم  
قبای قه و قدیر برینو اکندا دیم  
که ایند ایلد و خور او لمان لاون برگاه  
اگر او نوده الی او لمان سوره خبر  
مخدر دیتد بر و در حب حب عورت  
لده ادو کیم کیم لطفه بعد نکوت

کچا دیر چا و ب چا بید اقلش  
اچوب بان اورنر ایلان علی جاه  
اد جالد چیتل حون حداسر محزون  
شکست ناله دلت الی الی الی

نقش المینه بی کسند راه نقش  
ایخ سالوب همه لور به بودا د قطار  
ایره حاج که ادوب کیم گنا عا کیم  
زبان سر زلف طعنه الی الی  
یک نقش و لیدن ادوب نزل آگاه  
لور نیند الی الی قران کیم قطور انجازه  
که قیدلر آید انجازه دمل دمل شرج  
سیره بوغیله لور کیم دلدلر ادو کیم  
حسینه نیر میر سنک خانه الی الی  
باشرواه فلک نیر نیر باشدا کیم  
چا کیم خور حرا تین نقاب و معجون  
بوغیله کیم ایلر انصاف ایلر نیر نیر  
دو لوله جود کیم حرا حرا و عوام  
بوغیله کیم دیر کیم کیم دیر کیم  
ناله خلق اورنر ایلر حشیم چور نیر  
با توبر قانه او آق نقاب با حرا او نیر  
او نقاب بو یوب الی الی الی  
که آن کیم کیم کیم کیم کیم

مکره کوله و لدر عترت شمع مردان  
ادو قندیر کیم کیم کیم کیم کیم  
مرد خرابر حرا ده بو قالدرا با تان  
و کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم  
نیکدر اوسته چورین کیم کیم کیم







در کوفه زینب نجابت اشباح  
بمقدور بول بفرزدنی اذ عیلم چو خدود  
اوش خدود و چو خراج قلند اکثر شائسته  
نجد اولور اشد و الله غیر نینه ر د ا  
عده ده آق و یوب بزرگ عدم و کینیز  
جو کوفه در که خاتونق ایزنی زانغرسا  
سکینه اولور تمام اکثر است اولور  
ایر ققم سار بدور نه نوشته ز ا د  
که شیر کینه ترک سکر اولور صیاد  
اولور ققم شیر نغمت اول ماراد  
یاد انا لدر قمره و سلو خ ادیم ایلی یاد



علی اکبر معوض الله به یومین کون لو بودم انو المید و بودم اوج سوزش نهان و بودم  
 قوتی که آنکه من فریاد شستم ای کاش  
 از نو غم به من که دیده خاز را دلدا  
 ابرو غم بود که حدایه اشتر  
 که خوب تر نیست غم ابرو رفعت و نوا  
 سنان قاب قوس و قدر کماله تمام نهرا

۱۸  
 دوحه بلبلان صبریه و کوفه تباش و الیث  
 قبطه من قلوب یوحیدیه لید نیم  
 نه دقت شرعه جیز ایدرب رگواله  
 کلین قورقور عبا کور خیر و در است  
 کید ویز زنی ناز کاشوبه یوج اوده که  
 کور یوزنیه یا خا قاسم جوان قاتین  
 بو جله عرض علی سید حمزه حنین  
 که قلوب ایدر کور دینیه بر جاره  
 حمزه قاسم داماد شواره حنین  
 یو که تیر کج ریغ با جوهه آناه حنین  
 کو کید لدم اولور بو عروسه خاز حنین







و رود گرفته اند از آن دست  
بلند و بلند و کلیم عزیز عالم دین  
کمال غرور و ساد چرخ و حسن  
کجا و ره یاوران قاصد عالم  
پوشیده اند و آثار سلطنت  
بزرگ کوچک بر اسم الهی  
با این کزده و یاوران یاقوت  
اجزای جهانیم بقدرین وجود  
حسن و زینت نیستند و زینت  
او عالم باشند و فرما کند و بگوید  
تو که باران از طغیان خشمش  
ز کعبه اهرامش آید و بگوید  
سازد با این اش و قهر و کور  
جدا و جدا و آید و قاصد عالم  
دیو و جن در کار و بشارت حال  
پوشیده و خود قاصد عالم  
چگونه که روز و شب که  
خدا آید که نور و آید و سر و کار

[illegible]





[illegible][illegible]









خدایم چه زارم به چشمت  
 کز غمت زارم که در از چشمت  
 کشف غمت در پیراهن بیاور  
 عیال من را که در غمت  
 با جزای غمت و دل بر غمت  
 لب طهر در بازو مرا طاعت کم  
 من خاتم الکائنات ابر تو روی  
 ستیز از سر خطایم باز عیال  
 ناسیبت اگر حق بخشاید  
 و که شب با من نشسته فردا سهر است  
 خنده را که غمت چشمت که کم  
 که کفر غمت با عار و خجسته

هیچ سزا نرسد و خطایه از مکر  
 با سبک است اگر حق گفتند  
 و که حق این را نداده و از این سزا  
 خفته و برایش رعایت حکم که کم  
 کند از نجات اولاد که در محراب من  
 نظر کار و در حاشیای من نمود  
 منیر بر در دل حلقه نهان غم است  
 و در باغ رعایت که بر لب راه است

زنده میماند که خوشتر از آتش می  
 بر خون آید از این چه میسر میسر است  
 چار عذر است چو اخذ بر دامن کند  
 چند گفت که سبک کمر سبکین جان  
 نیز با شکر تا خنده زخم بر در شام

شاد و دل و دل در آید و صحو

چند ترغیب ترغیب ز فوکار پیش  
 محسن از آن پیکر است که در خوشی نماید  
 همه بار با تقاضای کند که در دست  
 و نه قدر میزدی شکر بود که در آید  
 چه بود ز لایم که در حق صحرای تو در آید  
 رستم که ز تو میخواست چه نایاب بر آید  
 ساقی آب طرب از کوزه برید و در دلدان آید  
 جمع را از فوکار که بکمر لود که بر بدید

چو تو فرزند نیاید که در آید آید  
 غیر که مادر انجم همه جور شد ز آید

زاده است که در سر میست کند و

که خوشتر از این است تر است کند و  
 با کشت زلف چو بیا رخ و عذر تو بیا  
 و نه چو زلف تو در دامن بر صبا  
 جان من است حقیر که در دود در حق  
 صوفی را ز سر و میا کند و غم و باش  
 راه اگر در دل آن شکر آید از آن  
 آتش عشق که آتش که در دل آید

در صورت رینا تو مرآت صفا

بکشته چو بر که به قدرت تو مانده  
 هر بیت که یک کشیدن که در است  
 ناهید و آن خوشندم و افراده  
 و چه شکر یک که بشیر حجت و افراده  
 من اگر آید جان حبه بهشت  
 که در شکر آید و شکر تو شکر  
 که در دامن طبع که در شکر  
 گفته بود ز شکر آب حیات است  
 جمیع که در شکر که در لکان است

آتش که تو را در کفن و بار یک میانه  
 حجت و نه در دامن نام و نشانی  
 در نه بشیر که یک است تو آینه  
 چنان که اگر تو رفتن جان چه مانده  
 جان و نه شود باز به چشم که مانده  
 سر و عجب که در شکر حوائی  
 حور را چه از شکر که در آینه  
 زین نظر نیست که در شکر است نه مانده





نفس باز بین دست و جوت جازد

مژده از جنت که شد بر سر اجاز

مهرم دارم ایدل که خداوند گزید	کریمه کاف اکران کند ۷۲ نزد
طاعت باج خوش در دل دیرانه نماند	باز چشم تو بر این دانه دیر از
چنین برادر و مهر از رخ و عرق	منیت از موه غرقه جز طوفان ز
هر شد از بخت کشت کرد چه عجب	کج خواب بود جاسر شاهان ز
بخت چو زنده نماند بخت کمال	ترسم آن نو کند در زنده کمال ز
کوسر لبم بود که در آن افتد	نیز آن ملک که کون نهد سلطان ز

در خاطر من و بدل تر منزه

خوشتر و بهتر از دست و جوت

درد و غم دیدم در چشم خیال خام	خودم جوی تا تو دیدم که آهمن
بار چنان زن که بگریه دست	که منزه را تشنه از دست و دست
کسب خوشه نظر چون تو می کرد	با خوشه مگر که آید ز تو بستر
عشق تو چه بیک هدایت بر در من	بر من ز کعبه بر عیان راحت من
چون تو خسته بر آتش غم آشیان من	باز به بکعبه زلفش نشین
چو بیک رفت زان لطف جویست عجب	ششم نظاره روش این دور و دین

وقت آنست که من گمانه بر کرد از

چشم و خون کشم از آنه در گردن است

همه کند آب رخ از آنه فراد و بخواه  
شب منیت لب جگر و لب شیرین است

که در منیت کفایت کرد گزیدم خال  
در دین ز کسر ملای را آنچه بدست  
که در آن سفر جبین زینت و خط است  
که شمع چنین از روشن تر است  
رو سیکه که بهر بوییدن از  
که آشت از دوست از در چنین دور  
تا در غم چنین از دست مرا  
غیر از شیده برادر چنین کفر بود

در دنیا که برادر در بهشت آید است  
سر نه فیم که از این دور نه بر بالین است  
که که در زلف در سقلا هزار و چن است  
ز غم زار در همه در صبر است حور العین است  
همه گویند که آتش که در بر این است  
جان سیر بر هوا چنین در کجا چن است  
با جنت که چن از در ز غم در دین است  
شیده الله ترکان لغت بدین دین است

من ز غم هر که خاره رخا که شست

زلف من که در آن در کار که شست

از صبا بامه که در سار غمت	به تر به زار شده از زنده که زار که شست
در دلم بود که اظهار که حالت شست	و در آن خنده که زار اظهار که شست
با چنانا و کم جانب کز آن جوان	آن شمع که تو دیدم همه بامه که شست
بمکه نم زد و بکشت چو زار که شست	در غم من چو زار که شست
از این که زار بود از زلف شست	در دین من زار که شست
زلف سر کشین که در دین شست	زلف سر کشین که در دین شست

سید در دهان بیا و چنین شست

لشت زار از سندان بغایم شست  
چشم که ز غم که گشته از سندان شست



عقد خشت از بهر زبانت رفو بود گفت  
شهر ابرو خال گشت بان و گویا بود آن  
صدهزاران مهر جا بر لبه جودن میدم  
عشق سلطان تو مهر تو را غنیمت  
چون که جان من بر تو ایوان تو هم بر بند خشت  
حق الزور که خشت است زار کند لاله دار

تن ده و ده برك كه نصف دفع بيان  
 كوتاه خود و قدر كاه نظر بشو  
 غير از غره كه صدف بخار رفت  
 خوله كوه چو برك درازند چشم  
 كه در برون چشم تو كوه صوره را  
 با تو تو ام و حور العين  
 چشم تو زير نقشه شست  
 سحر تو هم در عالم جنود  
 با كيهان تو سازد بسبك  
 كسرت تو بگويم و نام نهك شست  
 آرد كه چشم بر صفت تو و شك شست  
 هر خفته بر لبه كوه يك شست  
 با دراز ساه سر تو يك شست  
 در برون چشم تو شست شهاب يك شست  
 شرم دارد از رخ شست تو تو سر شست  
 كه حور او در او شرم تو به كنه زنده كوه العين  
 عدو شك تو با او اهل نقش تو شست شست  
 كه در هر ربه به حبه شست كسرت دارد تو در او  
 اين سحر و حور العين  
 شسته و شسته تو را حور را  
 خوا كسرت برور العين

هر فرد لب شیرین تو داد کشید  
 مگر که سر و قدر و دوان خرد سندان بود  
 از قدر و شرمش رسید از نالید بچرخ  
 جز نید بک از کوه کلاه که بود  
 چشم خفت خفت چشمش از بوی  
 شیرین تو رخ زهر چشیدیم سز لب  
 با کوه که سعادتم دارم که ستم داشت  
 چشمتان بر روز و لایحه تو داد کشید  
 و دنیا ستمه زلف تو زهر کشید  
 هر کس که لب که ملک دست زنده کشید  
 کس در جهان ندید که سپهر شرم بود  
 تو رسید و دید بر لب زهر خنجر بود  
 شهید لب آن تو طعم و کرم بود  
 از زهر تو ستم از جگر زهر بود

نیز محل شد و در آنجا که در  
 این دو باب که ششده طوالت  
 از آنجا که در آنجا که در  
 آنجا که در آنجا که در



باشند که کمر بسته در دو تار است  
فرم بسته ای هر که در گشت  
از بند کمر که کمان جانش بسته  
در امان بود که از اندک دگر بسته  
چون بعد از هر شمشیر چشم بسته  
تیر از دست تیرم که بسته  
شع که در گشت از بار و ستارگان  
بار و بار یک تیر که بسته  
شانه در این تیر که مصدر مرگند  
تا از هر جمل زلف معبر بسته  
به تیر کمر اندک و در هر زلف

از کمر که در کمر هر که زلف در گشت  
چون تیر که در کمر زلف  
صدق تیر که در کمر زلف در گشت  
اگر این زلف در کمر زلف  
سهم که در کمر زلف در گشت  
و این تیر که در کمر زلف  
طنین هر که در کمر زلف در گشت  
سیر این و این تیر که در کمر زلف  
هر سر راه که در کمر زلف  
خونبار زلف و در کمر زلف

بهر زلف که در کمر زلف  
بهر زلف که در کمر زلف  
زلف که در کمر زلف  
زلف که در کمر زلف  
زلف که در کمر زلف  
زلف که در کمر زلف  
زلف که در کمر زلف  
زلف که در کمر زلف

گفت زلف که نظر رخ رینا هر است  
کمر فرم بسته ای هر که در گشت  
چشم تیر که در کمر زلف در گشت  
اگر این زلف در کمر زلف  
کفر که در کمر زلف در گشت  
تیر از دست تیرم که بسته  
بر عذر که در کمر زلف در گشت  
اگر این زلف در کمر زلف  
زلف که در کمر زلف  
در عذر که در کمر زلف

چشم تیر که در کمر زلف در گشت  
اگر این زلف در کمر زلف  
کفر که در کمر زلف در گشت  
تیر از دست تیرم که بسته  
بر عذر که در کمر زلف در گشت  
اگر این زلف در کمر زلف  
زلف که در کمر زلف  
در عذر که در کمر زلف

بستر نشسته تیر و دست  
 کوبه برو که با تو زینده گشت  
 و لاله که خود بکشد تو بسته ایم  
 از در زده چو پیش تو بر نهافت  
 لبی تیغ این سپهر که خایه بهیر  
 از آن صحن تو خود پرده بر گیر  
 کف که زهر تو را گشت گفت بپوش  
 گنجشک را زین تو آن است پارس  
 زان چشم شکر خند کن الله که خون  
 ناصح اگر که است نتر کنه دوست  
 منت خدای که به توان نیست دل  
 شاه جهان که شمع الله در جهان  
 از خود و صفا تنه هر وی بپوش  
 کیم از زهر عمار دور در زان غم از دوست  
 داور پیش که اگر هم همه عالم از دوست  
 شکر خاطر ابر ز نایک نیست  
 خون بره جاری که نه مرا این فی

زلف کشیدن در کوه غم وید مبار  
 بنده خود گشت که با خواج با کار آمد  
 رگه در غم و خلعت گشته ز غم است  
 بایر باین افیر جهان سپرد لاله خال  
 دانه دل و دهر زان لب سکون کرد  
 شب غم لعل شفته کوبه جابجا  
 بس غم و غم از غم گشتی کو غم  
 ده ده زین پیش غم لعل بر زار عشق  
 ز لاله از زین زین گشته باریک بیان  
 غیر از غم و غم در جهان گشت مدار  
 زنده است از زلف غم زان است مع  
 چند اگر گشت شکر بر جهان زین غم نیست  
 هر که کن از زلف غم جهان زین غم نیست  
 هر که در غم تیر لاله است بهات  
 هر که از زلف و کرب آید فی  
 باز دانه زنده از شکر نفس ز زاده  
 کچ ز غم هر شفته با در هم از دوست  
 تیغ از زنده از زلف از زلف از دوست  
 مرده و زنده که در زلف غم از زلف از دوست  
 که را که در غم هر ما را هم از دوست  
 خط سبز است که پشت مهر که از دوست  
 که نیم شو امروز منی دم از دوست  
 کاین سرش شکر که در زلف از دوست  
 کاین طره دستار تو را هم از دوست  
 چه تیغ بر دلا سر ز جهان بهم از دوست  
 شکر در حبیبی که جهان غم از دوست  
 که در احیای شمع نفس هر دم از دوست



سید پویا چو سگداز ز پیران حیات  
با شرف نشیند و کعبه نه فقر کیست  
خفته بر سر فروزه نه بدست و نشیند  
قدرا که کن از ان بعد از پشت بهشت  
و بعد از آن که در شیشه روان از نون  
پنجشنبه عیدین و آرزو و عید  
خشم غمزه با آرزو و جبار و غم  
نیرال اهل بیرون زمان مرسته م

مرکز خلعت جهان کن جهان انبیه است  
لذت تخت جم و تاج کیان از بهشت  
و شمع و آینه کن مکان از بهشت  
فحمت که شرف شمع و دکن از بهشت  
چه عجب سینه تنگ و آن از بهشت  
در نه در دل از شرف و کمان از بهشت  
خوش طاق غارت ز کمان از بهشت  
با کم از کشته تر زمان از بهشت

چو نیست یک بیایم بر کعبه آرزو م  
بهشت اگر که از نون و بدین رخ نیا  
چه بود با شرف زلف که جهان سیر آید  
ز ناز و کینه رفته آنکه جان در آید

فرشته تو درین ناز جانکداری که نه  
جو یکمان از کمان در کشته و کشته کمان  
پایان که چه حالت از انتظار آید  
که از نظر کینه تر غمزه م چه بدست  
هزار بار که بکشته تر حفا بر  
سیر و به کینه تر ز ناز تو حفا  
سیر و به سیر و از این سیر و ناز  
نهال قد تو و آویده و به کینه تر آفر  
کو چگونه در زود و ناز و به ناز

بهر روز تو با چشم جدا کردم در م  
که در آرزو و شمع است چه آرزو م  
امک یکمان نه بخود سیر و آویده و به کینه تر آفر  
بچه و کینه تر م که از تو سیر و ناز م

که سر صید دل خسته و نهان تو باشم  
کنم سعادتم تر غم از بهشت تو باشم  
که با چشم که هر زخامت بشر آید  
بیا یکمان که جان یک خوشتر آید  
نه جان نون در آرزو و عید زور آید  
و کینه تر ناز تو م که در نظر آید  
چه باز تر بر نین و آرزو م  
در غم باشد و تر حفا که بر نین آید  
که آسای همه با آفتاب به نین آید  
چه با سیر و جان نون از نین آید  
چه حاضر بود از نین که در کینه تر آید











دگر مانع حکم روزید ایله قبول  
دگر عجز ایدم انما اوله طول  
توبه وینیریه اندر باقیه باور  
توبه وینیریه اندر باقیه باور  
ایرب جمع ادوگه همدیه یا نیله  
ایرب جمع ادوگه همدیه یا نیله  
که در خدای عز و جل و خیر  
که در خدای عز و جل و خیر  
نه عجز و نه عجز و نه عجز  
نه عجز و نه عجز و نه عجز  
یا نند اصبع سوار است این کلف  
یا نند اصبع سوار است این کلف  
دگر قاصر عالم یا نند بر پر لکاه  
دگر قاصر عالم یا نند بر پر لکاه  
تیره قفسه لبهام قادر است حال  
تیره قفسه لبهام قادر است حال  
که قبل ازین اولی شایع الله است نور  
که قبل ازین اولی شایع الله است نور  
تیره رخ طریقه نامه امام حسن  
تیره رخ طریقه نامه امام حسن  
ایرب عجز عجز این در آینه است او بر  
ایرب عجز عجز این در آینه است او بر  
که تا حوادث آید این قالد محفوظ  
که تا حوادث آید این قالد محفوظ  
ایرب عجز عجز این در آینه است او بر  
ایرب عجز عجز این در آینه است او بر  
علما این منور است روزگار  
علما این منور است روزگار  
تحریر الله کفر نفوسه عجز  
تحریر الله کفر نفوسه عجز  
نورم بود بر کشته قطع فکر حقیقت  
نورم بود بر کشته قطع فکر حقیقت  
عجز و باطن که ترش است این در آینه است او بر  
عجز و باطن که ترش است این در آینه است او بر

سین رضا را که ایستادین سین خاتم  
سین رضا را که ایستادین سین خاتم  
اولی صبح به لرزان قالد و حید و نیر  
اولی صبح به لرزان قالد و حید و نیر  
ساده در ایستادین اولی صبح به لرزان  
ساده در ایستادین اولی صبح به لرزان  
شید ایله لرکا بنده الترقه و نیر  
شید ایله لرکا بنده الترقه و نیر  
نیز واکوره نیر ایوان صدق نشان  
نیز واکوره نیر ایوان صدق نشان  
و حقیقه عجز عجز این در آینه است او بر  
و حقیقه عجز عجز این در آینه است او بر  
اکو قلم ویرنه نیر ایوان صدق نشان  
اکو قلم ویرنه نیر ایوان صدق نشان  
اولی صبح به لرزان قالد و حید و نیر  
اولی صبح به لرزان قالد و حید و نیر  
نیز واکوره نیر ایوان صدق نشان  
نیز واکوره نیر ایوان صدق نشان  
ایرب عجز عجز این در آینه است او بر  
ایرب عجز عجز این در آینه است او بر  
که تا حوادث آید این قالد محفوظ  
که تا حوادث آید این قالد محفوظ  
ایرب عجز عجز این در آینه است او بر  
ایرب عجز عجز این در آینه است او بر  
علما این منور است روزگار  
علما این منور است روزگار  
تحریر الله کفر نفوسه عجز  
تحریر الله کفر نفوسه عجز  
نورم بود بر کشته قطع فکر حقیقت  
نورم بود بر کشته قطع فکر حقیقت  
عجز و باطن که ترش است این در آینه است او بر  
عجز و باطن که ترش است این در آینه است او بر

سوزن تو یزاکو اولسم ایسپه قار  
بویور جو ناسر کوجمه یاپشدر اولدر  
کوتلر ایلمش جان بویور ناسر  
قبول ایلمش بونا نه بولم  
آتا اگر اوغولون قسنته یازار ناسر  
بو حکم شاه بو قاسم بو کورد بولم  
لوگ آتا کورد سلطان مذرین آلون  
الو بولر ایلمش اولور بولر  
آچا ناسر کورد اولدر ایلمش کوردان  
هو قور کورد نه چغ یالمن ایلمش کورد  
کورد کورد ناسر کورد ناسر کورد  
چوم سوزن کورد ناسر کورد  
دور دور دور کورد ناسر کورد  
ایلم قلوب اوره کورد کورد  
دیم اوغولوق ایدر قاسم کورد  
ایدم بخاره بودا اولک کورد  
نواد خط حین ایدر کورد  
دیر دنا سوه قربان نه چغ خط کورد

حسن دجودر کورد کورد  
جواب دیر دیر دیر دیر  
لو وقت قاسم ایلمش کورد  
کورد ناسر کورد ناسر کورد  
که باده فرج وعفته بریر کورد  
حصونه حاضر اولدر ایلمش کورد  
بویور کورد اولدر ایلمش کورد  
باشین کورد ایلمش کورد  
ایدم بخاره کورد ایلمش کورد  
کورد ایلمش کورد ایلمش کورد  
سوزن کورد ناسر کورد  
لو قور ایلمش کورد  
بویور کورد ناسر کورد  
هو قور دیم کورد  
زمان عیش دور اولدر کورد  
زمانه رحمت کورد  
لو که کورد کورد  
حن دیم کورد





زینت کردن فاطمه عروس

با خدا شایسته چاک اندر کشیده زین شایسته  
 بوز لعلده میریزد شایسته بکاف قور یوب  
 مرخص ای دیوینده سالوم اولوم کمریان  
 سکنده دیر حیران اهلست زهرایه  
 ایوب جانلری حقیق اولو کدن  
 کشفه ایدنه تر کنور کمر سفیده اته  
 دیر مریکیم کیم ناسید اولماز  
 قور کورنده مانر شسته شیاه مریک  
 که ملک کیمیکو حرف اشتیاق یارنام  
 هر شو یارونیم حرفه کور کور وودوشی  
 با خدا نعلیه کور کور وودوشی  
 نه ابرود کور ابر وود و نعلیه اولد  
 وود وود و نعلیه کور کور وود و نعلیه نعل  
 حرفه نایه وود و نعلیه کور کور وود و نعلیه  
 قور یوب کشفه حیرانست اولماز کلین  
 کور کور و نعلیه کور کور وود و نعلیه  
 اولد و نعلیه کور کور وود و نعلیه  
 حیرانست و نعلیه کور کور وود و نعلیه



اگر چه در این راه اولیای بیدار  
 بر این کجاست اگر چه دایره نیک  
 زبانه و جلاله در درون تیر تیر  
 که طو کونده پناه کوفه دشت  
 که کما موی که بر قریب او کشته نادر  
 سینه می در ادب بر قرا و تکیه  
 ای که بر رانده حیدر خصال  
 او هم که کورین و کورین و کورین  
 سخن می جوید و علی غلبه ظاهر  
 و یکم که جوید و قرا و کورین  
 اگر تا بوی قرا و کورین و کورین  
 اولیای رانده و کورین و کورین  
 کورین و کورین و کورین و کورین  
 سینه با طبع و کورین و کورین  
 ایزه و کورین و کورین و کورین  
 اگر بوی کورین و کورین و کورین  
 او قدر بوی کورین و کورین و کورین  
 سخن که است و کورین و کورین و کورین

کمالی فاطمه عروس  
 با شین است نه سحاب عین غم و ملائکین  
 سینه یقین و سیم عین غم و ملائکین  
 تیش و سیم سینه حرا غم  
 غم سیم آقا اولیای و سیم  
 آنام کورین و کورین و کورین  
 و سیم جان و کورین و کورین  
 نشود و کورین و کورین و کورین  
 خدا و کورین و کورین و کورین  
 اسید و کورین و کورین و کورین  
 اگر چه سینه و کورین و کورین  
 قور و کورین و کورین و کورین  
 اگر چه سینه و کورین و کورین  
 آتام حیدر که کورین و کورین  
 جوید و کورین و کورین و کورین  
 بنای سیم و کورین و کورین  
 او کورین و کورین و کورین  
 دیر و کورین و کورین و کورین  
 جوید و کورین و کورین و کورین  
 او کورین و کورین و کورین

در درج جلاله و کورین  
 بو الشاه کورین و کورین  
 بوید و کورین و کورین  
 نه سیم و کورین و کورین  
 او کورین و کورین و کورین  
 سینه یقین و کورین و کورین  
 اشاره ای کورین و کورین  
 و یکم که کورین و کورین  
 او کورین و کورین و کورین  
 و یکم که کورین و کورین  
 کورین و کورین و کورین  
 و یکم که کورین و کورین  
 او کورین و کورین و کورین  
 و یکم که کورین و کورین  
 او کورین و کورین و کورین  
 و یکم که کورین و کورین  
 او کورین و کورین و کورین  
 و یکم که کورین و کورین  
 او کورین و کورین و کورین





سکالہ شریعتہ با حضرت

[illegible]

پس حضرت خدای موبد را چو صدوق کورینم دانسته صدوق حاضر اندر  
 آنچو بقلع اولش به دل  
 چنانچه بام حن جاده نین  
 بر زنده رهاقه تازه داماد سنا  
 الی و در ب تار زلفیه تاب  
 کینه روحی در آغه محبت با  
 کیوی قاعیه حن جاده نین  
 کور و خیال آید بر لب سخن  
 دوحا کور و زلف به نیا  
 کور و کور و زلف به نیا  
 عمو و ق تیره طریط و لک طریط  
 اولم در آتیه جیواس ناله ن  
 جوانه چوین طر اول و طقه در اول و طقه  
 آتیه جیواس که تیره جیواس  
 آتیه جیواس که تیره جیواس  
 آتیه جیواس که تیره جیواس  
 آتیه جیواس که تیره جیواس

[illegible]

فرمانه ای که در این روزهاست

ایا که در این روزهاست  
 نه در این روزهاست  
 من در این روزهاست  
 روحی که در این روزهاست  
 دل که در این روزهاست  
 قیامت که در این روزهاست  
 بوقه دین که در این روزهاست  
 هم که در این روزهاست  
 لعل که در این روزهاست  
 دست که در این روزهاست  
 جنت که در این روزهاست  
 او که در این روزهاست  
 بوی که در این روزهاست  
 اگر که در این روزهاست  
 او که در این روزهاست  
 بار که در این روزهاست  
 کید که در این روزهاست

روز خفاف جبار فکرم

ایا که در این روزهاست  
 نه در این روزهاست  
 من در این روزهاست  
 روحی که در این روزهاست  
 دل که در این روزهاست  
 قیامت که در این روزهاست  
 بوقه دین که در این روزهاست  
 هم که در این روزهاست  
 لعل که در این روزهاست  
 دست که در این روزهاست  
 جنت که در این روزهاست  
 او که در این روزهاست  
 بوی که در این روزهاست  
 اگر که در این روزهاست  
 او که در این روزهاست  
 بار که در این روزهاست  
 کید که در این روزهاست





خودش آتشینه آید تا اکت ویرسون  
 با جوب قویه طرف قصد الله و یرون  
 ال استدر مننه نوغورل استدر خطاب  
 سگوزم فراوه یوخ سمده مارا شمشاب  
 کمرنگ ایله عین من بایر علی اوغ  
 کیم ترک ایوب سکن کیم یار علی اوغ  
 کوچه غور یور مننه عیانه کولیم  
 سگوزم تپان سن کیم غیور علی اوغ  
 حنر تر کوزم قورای برلم جویو  
 توکمه نوزد اولطره طرار علی اوغ  
 غوغو عولسم منر جوج وکته سا لما  
 بوهره غوزن ایله دایر علی اوغ  
 کفر قصد منر جوج وکته سا لما  
 جوج خیرتیه ایر یلام جوج وکته  
 کول سن سینه ایله برادر علی اوغ  
 محشره مننه ایله سن بد بودا  
 جویو یورک ما بایر علی اوغ  
 برونده نگاه آتسن اگر جانور ویم  
 یار دایا تپان سن کیم غیور علی اوغ  
 سن ایله عین منر جوج وکته  
 یکه نوزد بر جوده پرکار علی اوغ

کجه کوزم نوز جوج یلین جین لیلین

کجه بیدن اولیه بر جوج یلین  
 صریح آیه که انزل الله لیس  
 کیم انتراحت ادر یلینجه وقت اجل  
 قدر خوف ویا جوج وکته لیلین  
 اولدغ زمانه متیا تام خواش نفس  
 ادر او نفس کدر علم ورنه لیلین  
 کیمیز اولدور حکایت کمد ورافانه  
 کولوب کت جهان شعور اشع لیلین  
 ادر دصالی فراقه بل طرار شه  
 او در صیه الیر جوج وکته لیلین  
 کجه که فاسم دامور ادر علی کام دل  
 کجه قیاد اولد بروم دهر دصالی لیلین

دل آچاش ایکن بر برید وروید  
 دل آچیدر دهل و نه زبان لیلین  
 بر آشیان ایکن بر کینر خواش  
 حورید نازغ و زغن باغیدر لیلین  
 او دقت آیدر نالغور نامه جیویم  
 دق و نه دهل و طبر و سرزه لیلین  
 حبان جوقا دهر من سباز دشتن  
 غیرتد جوج کسک شرب لیلین  
 که یار حین کوسور رقاسه سنون  
 دواع ایکن جوج عورت و عیال لیلین  
 جوالدر سوزن نامر بر بایونده افران  
 و خرنه فایده قالمخ جوج وکته لیلین  
 اگر اولدور کولک قید و نه یو حین  
 لکر اولدور کولک قید و نه یو حین  
 ایشیدر جوج کوزن حله کاده داماد  
 که دیزیم عولسم آتیه لیلین  
 قنار و کوزن سن رالدر جوج وکته  
 طول فاسم تپان سن کیم غیور علی اوغ  
 کور کیه تیره آهوج و نه بر جوده  
 جمال صحر جوده ادر جوج لیلین  
 با جوب شجاعت داماده نور سیده عول  
 جویو جوج ترسم کیم جوج لیلین  
 یخدر جوج ایدیه کیم یوزن قوی  
 جویو ادر وکته ده شیر شپرد لیلین  
 بر بر سینه ایکن کوزن اولدور دام  
 کیدور ادر وکته ده شیر شپرد لیلین  
 کشف عوز و کشف اولدور جوج وکته  
 که طول نامر وصال عولین داماد  
 یوکر بلدور کوشه عورتا صیه اولد  
 عولین صیه داماد جانین با شوب  
 یوکر بلدور کوشه عورتا صیه اولد  
 عولین صیه داماد جانین با شوب  
 عالم لرنه عشاق سبدا حالی  
 کور کیه جوج وکته ده شیر شپرد لیلین  
 کدر کدر جوج قیامه کیم کیمه قافله  
 کور کیه جوج وکته ده شیر شپرد لیلین  
 ایدر قافله ایکن جوج اولدور کشف





وداع قسم

و ادراج نام  
او آغیلن کوزه بوجان ناوان قربان  
آناه میزند اعدا سانه سالماشال باثوا  
بوزغوشینه توک زار سقرار آغند  
کوزده کمر برنم خار گند توای خند  
قوجا خیل آناه میزند لعل باشم او شنه  
آناه رحم الیه یولم که غصه زخو خند  
سکن آغیلن زار اوز ناله یلین آیر قوف  
طهارت لغور ایل کند کرمه  
اگر حی اوله نافع کناره جملک دن  
کوزدن یا شینه یووب زغوشن الیه  
سینه یایه انال آغیلن زار اعدا  
شینه ارجم دهر خلعت شینا قند  
لطیفه در برنم زار و ناوان من  
بو قارده سحر یوشینه اولته خلدن  
سکین شین تور واز سید را لایق





و در این قسم  
 اگر کسی منکر شود من گویم و میسری  
 قویا در گشتن نه شام ایچ بکند  
 بعد از او فراق من به نوا آنا  
 عزیز حمید و صفدر عمو خدا حفظ  
 پناه آل سمنیر عمو خدا حفظ  
 شهادت کیدرم حق خدا ایل  
 و عظیم چو ز نوریدان الفیه جاهر بود  
 کوچی بدین شد که روان من قالدیم  
 حیدر قیر من کیدرم عوین آنا قالد  
 آیر موزادنا رنیر عظیم او رنیر عو  
 عظیم قهر چکن آنا بر تو له بوغ  
 منکر نده و شکر دینیه امام حسن  
 حیدره یا شکر کورنه نه غصه بر او ما ج  
 حرم پرده غصمت به به خدا حفظ  
 نقد تازه جوان و در دیر شید اولد  
 جوان اولنده بر بنیر شیده نوزخ اولد  
 آنقر ایلمدوم عار عمو نه آشور حرم  
 اگر کسی ایلم من او در دیر اظهار  
 بآن

و در این قسم  
 با آن قرایه طویله علوم قمر قالد  
 قالد بر خیمه ده یا لوز سیکه یوله  
 نقد بر مکر اولد قویا به ثعاب قالد  
 عرو سقر قویا دیر اشمر اخی اولما اولد  
 حکمدر جارشهادت کچور دفر خست  
 سالیوب بر بنیر اول امام رنیر  
 آنا شریو حال کور و ب حکمدر آه  
 کویر تازه طر خلعتین انسه  
 محبوب قبه عرشه یا کین کوش  
 در در سنیه سنیه حنا سیر الین  
 دونا که نه کورده ره باله کفن  
 عرو سیم آن سینه چاک ایلد  
 بعزم وصال اول اشیر فراق  
 کولور سیر سیر سیر نه شتاب  
 آیقن کور در میدان اکر کیکی  
 آنا حکمدر مینر ک ریز ریز  
 کور و ب ایلد حرمین صف نصف  
 او من من اونه حیرت به به خدا حفظ  
 او نکر ایلد محبت به به خدا حفظ  
 عزیز کیم وقت به به خدا حفظ  
 جدا شده محبت به به خدا حفظ  
 تالور صبح و صلاست به به خدا حفظ  
 سالی طر فدن بآن کفن  
 ویر لانا لرشه کم سنا  
 کفن سانا لانا سمونر بو سنیه  
 با جور کوش حیمه دن چو دس  
 او رین اولدور و غصه سنیه کین  
 من کیمد وراشه نحمین  
 او رین اخلد ما قدان ایلد  
 سونب وارث لوز احمد براق  
 آت او رنه کور او شدره خرافاب  
 آت کلدور و دیر صرم کیکی  
 بر او نه کور نه کور نه کور  
 با جودر نام او لحابه خرف

















آنان دیر و بر سر قربان غم و دیر سفر  
 با شیم گنگنه یو خدر هیچ قوسیم آنا  
 کده آنا و خدر کنگنه چو آنا نیس  
 طریقتا تیر میشه سینه اکیه تلف  
 هر ده اول یائیس اول کسریه شیر  
 بر با ایل اویره مین سنده یائیس

بکر بد سنا سید قربان نه درون  
 انان باشکون کده حیوانه درون

قربان کنگنه اول اول جان قان  
 قانان کناره ایلین بون بر غل  
 قربان اوله دوقم با جور منور ویر  
 پیرو جی بر ریندن آبر مین  
 بو خلقه قاتیر نه تماش چمن کور  
 یو خدر و دینه سید یو نفوس نام  
 لوکده و طلیعه شهید آقا غدرین  
 قرآن و قرطین دغدر و کنگنه در  
 یمن عزیز اولن شهیدان خیارین  
 مایه بر سر شهید سجاده تا پشرون  
 یو خدر

یو خدر و کور و جان هیچ دوزانه ده  
 دیر تم عین یو نوز ابو باشکون و شیم  
 سید کنگنه کوکون قاتیر قله قله یو  
 دانا بر نظر له آیر و عود سندن  
 یوین و شوم بر سر بوجان مین عید او  
 کنگنه آخدر تیر له جسم و دوق

تیر آونج و جی کنگنه از جانی کور  
 جان کنگنه دوق من اوزم مور ضعیف  
 قان اوله کوکون زین احسیند قاسم کنگنه  
 اوج و کنگنه آچوب بر پاشیم شاه ایل  
 نیر و تیر له شیم صفحه مین جاب و ایل  
 ادیشک کلک و بر متیانه منی  
 دیر و امام خدر نیر بر طر قلع جان  
 ویر و نشان نه او خدر عروس شگین  
 آاق ایلین تیر کون سیم باشمی  
 غرض و جرایه آزار و سوله کانا

مین باغی اوله در و کور بهانه ده  
 جو خدر و قاتید باش سید بو آنگنه ده  
 هر مایه کور کور و کور و دانه ده  
 مرشد کور کنگنه یو خدر بهانه ده  
 آیه کور کور و کور و کور و ده  
 بر طلیعه کور کور و کور و کور و ده  
 اور کور و کور و کور و کور و کور و ده  
 یو خدر و کور و کور و کور و کور و ده  
 شمر و کور و کور و کور و کور و ده  
 قور و کور و کور و کور و کور و ده  
 شوق ایل و کور و کور و کور و کور و ده  
 ادوب حواله دم و کور و کور و کور و ده  
 کور و کور و کور و کور و کور و ده  
 ثواب ایل و کور و کور و کور و کور و ده  
 کور و کور و کور و کور و کور و ده  
 ایل و کور و کور و کور و کور و ده





سرمدت فاسم

خنایه یوسف که در ده اولاد و سر  
 جوانه را طعیر بلکه جا حقش را  
 و کوبن آما جان محبت او بن تیراور  
 باشد نه قاتل و نه الله کفن  
 کرد و طوید ایا طغرا و غم و آرد  
 بو طوید ایا حن و غصه جو راند را اند  
 بو طوید آقا شو کون فیه راند را اند  
 بو طوید ایا دیر نیه نو زنده طمانه کرد  
 ده یگره سحر و غم و غم  
 بود نه حن و غصه جو راند را اند  
 همچو طعیر بکشتا غصه  
 سر سید و رب صفی نیه کن  
 بر آغوش تیره آید زان  
 بر چه غریب شد اعلا ساین  
 ایام او شده ندر غمش  
 تو تو زمان کبر و غم و غم

شہاد و قسم

[illegible]









آنانکه عرض الیه در خیم گدیده آت  
 چاقورده قنیه باغ منده برورنه باغ  
 دیر ایدله اوله اعلیٰ ملا براب  
 شریک بولار قوی لور کوزه کوزه کشته  
 جوالار چاقورده التیپ باطلان  
 علی الخصوص الیه ذکره کول زولار  
 کولده شیمه لیم لر بعلین زیارتنه  
 وایت کولوب تامله دریا کیمین عید قدوش  
 ه لومور قانیده سیدان کولده قدوش  
 نه کولور ادر منشا خون نازنه قربان  
 شکر کورده یله یقوز نجه در اور بو  
 عریقه غیره قور منبره جهانه قور  
 الی ادم منبره خورده ورا مانیده اینه  
 سنور خیا بوه زینده قدرتمش  
 سر حرام اینه لورده لوریم قدوش  
 عزیز حرم بادشاه بطش  
 خورده اوله کیمین ایدله اوله  
 کولیمه برنه کوزیه خوریم قدوش

قولیده اوتیه باند لور کله نامیم یوج  
 اولور اوقدوره قربان صومیم قدوش  
 کولیمه بولیم اولور کولور  
 سنور خورده و یله منبره لور و لور ارام  
 حجاز کولی ایدله کورشته عرقه قور  
 سر حرام اینه بولار کوزه کوزه کشته  
 سنور خورده لور کله لور کله  
 کولور اوقدوره قربان صومیم قدوش  
 حیا ایدور وایت کولور کوزه کوزه کشته  
 عریقه غیره قور منبره جهانه قور  
 الی ادم منبره خورده ورا مانیده اینه  
 سنور خیا بوه زینده قدرتمش  
 سر حرام اینه لورده لوریم قدوش  
 عزیز حرم بادشاه بطش  
 خورده اوله کیمین ایدله اوله  
 کولیمه برنه کوزیه خوریم قدوش

ادن خوبان ابو الغضنفر

محبت آینه منصفه در آینه شدن  
 گوشتی صغیر برشته بر آینه  
 مجر و آینه آن گوشتی آینه شامی  
 سیکه فخر را آینه را سیکه فخر را  
 عمو من نیست خود را بخانه خود را  
 حسیه من نیست آینه آینه حسیه  
 بوسه من نیست بوسه آینه بوسه  
 کینه من نیست کینه آینه کینه  
 قورب من نیست قورب آینه قورب  
 شه من نیست شه آینه شه  
 بر من نیست بر آینه بر  
 دین من نیست دین آینه دین  
 در من نیست در آینه در  
 عین من نیست عین آینه عین  
 قینه من نیست قینه آینه قینه  
 بول من نیست بول آینه بول  
 اول من نیست اول آینه اول  
 آینه لال و آینه لال آینه لال  
 آینه لال و آینه لال آینه لال

اذن غولان ابو الفضل

ادیکسیر کیم اود غایب علی عمرانه  
 عیال حیدر کدر خوشترست اما  
 دیکسیر که علی شاهر سباحت  
 دیکسیر که نالوشم ای کجای کوی خیر  
 نقد خسته تان آتش کج که کفر  
 بوی خیال آینه تنه سید الی  
 مانع بهر اوز درین شید عیال

بخندید اوزین قورخو خدایه  
 اوزور و حریفه شمر عدوته سالما  
 حور کس ناخوش بچان قبا عدو  
 آمان عدوتنه خانو کک ای کج  
 قور حیدر اوز قورخو شمر ای کوز  
 سیزه ناخوش کور کس سیر نور  
 کور شمر کور علی حیدر اوزده سالما

و نیز که قول امامت محمد است و ابریم

مرخصی شش اگر بیمه بن و خیر کند

[illegible]





عادت نودست کشیدن بر در  
بروز خاک بر تو کمر هر که که دید  
آه چنان که کند چشم تو که  
مردم اهل نوبت داشت هر نمود  
طاعت بد نظاره هر ماه نود یک  
چشم خرابه هر را بخاک برفت  
بد که خبر بهر شاه تو کف  
خبر هر از روضه بخوان بهشت

این رسم تازه را هم زلف سیه نهاد  
خاک هر است در دلی که ده نهاد  
قانون دیگر در این رسم  
ایام رسم را شب چارده نهاد  
از در او را در این را که نهاد  
تا و بیشتر هر با سیه نهاد  
هر که نه هر بهر خیال ته نهاد  
هر که که در روز این تازه نهاد

سمان در هر که رفع خطاست  
چون خطاست او بزار است جهان  
فرضی مخرجی است از حق استخوان  
استخوان از حق بود اظهار حق  
گر کسی خود را به میراث پاک  
ز آنکه بود او بفرغ غش  
و اما أموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عیذہ اجمعین عظیم

هر چیز از حق که اخفاست  
است هر حق بر نزد اعیان  
کس مراد بود بنیر از خفاست گمان  
فرضی برین اظهار میراث حق  
باطن غیب و حق زان کرد و ده  
در هک افند ز غش آن چه شد

چشم هر در دوزان در تیر کش  
جان و دایم سکند ایمان بر تیر کش  
کردار با دشت تار یک هم روح  
از به خرفه تر شد غریب عشق  
دست آید میراث زلف میان جمع  
نیز لایق نیست بر آستر د

چشم هر که در دوزان در تیر کش  
جان و دایم سکند ایمان بر تیر کش  
کردار با دشت تار یک هم روح  
از به خرفه تر شد غریب عشق  
دست آید میراث زلف میان جمع  
نیز لایق نیست بر آستر د

چشم هر که در دوزان در تیر کش  
جان و دایم سکند ایمان بر تیر کش  
کردار با دشت تار یک هم روح  
از به خرفه تر شد غریب عشق  
دست آید میراث زلف میان جمع  
نیز لایق نیست بر آستر د

چشم هر که در دوزان در تیر کش  
جان و دایم سکند ایمان بر تیر کش  
کردار با دشت تار یک هم روح  
از به خرفه تر شد غریب عشق  
دست آید میراث زلف میان جمع  
نیز لایق نیست بر آستر د

و اما أموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عیذہ اجمعین عظیم  
احمدت جلالت غلظت سینه هم ز باقی مکتفه در خصوص اولاد استخوان  
اولاد است که بکتاب پیش او را فایده نم او اعظم کند و از خط او  
ناید تا آنکه سر و دوش بر راه برسد او را و او را برست کند بخلاف  
آن بگویند خرقه عین کذا بعضی را الله که کثیر الله و الله که کثیر  
بعضی او را برسد بایست اولاد و میوه چنانچه از کذا و حضرت ابراهیم و حضرت عبد الله  
در بر او بود و او بعضی از نسله را با نیکم استخوان کند که مقدر او بود و میوه چنانچه  
تا سر او شود که او را و چهار تا چنانچه میگوید و چهار تا و تا و تا صبر کن و هر چه  
تا شتر از هر که در دوزان در تیر کش  
جان و دایم سکند ایمان بر تیر کش  
کردار با دشت تار یک هم روح  
از به خرفه تر شد غریب عشق  
دست آید میراث زلف میان جمع  
نیز لایق نیست بر آستر د



این دانه آید و در دهن کینه  
 وقت بل و پست و ترسم از بد  
 اورد و از این دانه نام من  
 دارد و بر خیز زلفش نه کن  
 دست حیرت طوق کن برگردم  
 گفت لیس که بعد است چنان من  
 خوش خوان من بر آواز او  
**و این است که آنانی فحش گویند**  
 که ای عیدم عمر او من کی نسبی داد  
 او که که عید وصال صبر من  
 من ال کوثر هم او غزل کیت بر خیز او با  
 و بی کتاب میخ آن عین بلیه بدم تا فرجه ای که الحوب اجتمع و لیس  
 قوله ما الطلعه و لیس او هم غریبا و لا مستعمل الی القفال نایه لیس لیس  
 من فرائد اهرت حضرت اطراف مع اگر شد عید است مع موم رسید عید کن مع موم  
 یک وقت بگویند عید عید او بر بزرگوار شد به چنان چنان بقرینم بنام عید بقرین  
 بر گویند تراوق حضرت ای که و عید گفت بابت و الحمد از این است بول باله گفت جلا  
 فایح حیدر حضرت کو حضرت عین او عید اگر در بر خود شد عید جنگ در پوشیده او در  
 عید و منور و ندر داد و لوی که از مع موم بزرگوار است بر بانی فرزند بزرگوار است و است  
 و لوی و ندر و چون بایب بیدان او ان گفت انفرید گفت بزرگوار است و بایب بزرگوار  
 بایب بزرگوار و لوی و گفت اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فطما بکین الله  
 سلام اشهد الناس خلقا و خلقا و منطفا بوسو لا

در دهن مطلق از بر حسن  
 کلاه ایوان کن رنگه کلاه جدا  
 آتش و دهن گرت و بشیرا  
 نفس را اثبات کن از نفس لا  
 علم حق بین با بقیه کن  
 من که بودم فدا وستم گدا  
 در بانی پا و شاه ادین  
**شب مولود سلطان و دلت**  
 محمد را لعن شد خجسته  
 خدا چون خیرت نامر حیدر  
 عید از بر عید و دزد و جوی  
 لیس او فرشته زلفش یاف  
 این و عید اول مع رود  
 چه بخت بخت بر حق خدا بشود  
 ایان و شکر که شکر با کثرت  
 عید عید بر بزرگوار بود  
 زگر و شکر که چون حیدر کیش  
 که بانی قدرت با دهن بود  
 عید و خنده و رحام با رنه  
 عید رحمت در شکر دایره کرد  
 عید حق و شکر دایره شد  
 عید و حفت از راه کیش  
 از بانی بر دوار این جنگ و دغا  
 آتش کن شمع و در دیش را  
 سبب را ایجاب کن در لفظ ما  
 بخ شکت و فتن بکن از بخت و من  
 باز کردم بر سر تو حیدر خدا  
 منی در حیدر حق گویم  
 در دهن مطلق از بر حسن  
 کلاه ایوان کن رنگه کلاه جدا  
 آتش و دهن گرت و بشیرا  
 نفس را اثبات کن از نفس لا  
 علم حق بین با بقیه کن  
 من که بودم فدا وستم گدا  
 در بانی پا و شاه ادین  
**شب مولود سلطان و دلت**  
 محمد را لعن شد خجسته  
 خدا چون خیرت نامر حیدر  
 عید از بر عید و دزد و جوی  
 لیس او فرشته زلفش یاف  
 این و عید اول مع رود  
 چه بخت بخت بر حق خدا بشود  
 ایان و شکر که شکر با کثرت  
 عید عید بر بزرگوار بود  
 زگر و شکر که چون حیدر کیش  
 که بانی قدرت با دهن بود  
 عید و خنده و رحام با رنه  
 عید رحمت در شکر دایره کرد  
 عید حق و شکر دایره شد  
 عید و حفت از راه کیش







چه خبر خبر بر آن آری ای در کلام  
 زین کشته ام عازم بیکم تو خندم  
 اگر چه زود جدا نموم از تو در چشم  
 و صبر ما که از سر به دل فراق  
 به این تو بایست که دست غریب بکش  
 عین باشم بهم فغان و ناله کن  
 هزار کوه سود بو طالع من  
 ای به نیست که در در افرت پنم  
 ز بعد شوق من میوایم و دلیلم  
 کنون روم من و هر چه در دست  
 بینه کو سوال از سینه ناله کن

سکه و او به پیش در و گیل  
 زین کشته ام عازم بیکم تو خندم  
 اگر چه زود جدا نموم از تو در چشم  
 و صبر ما که از سر به دل فراق  
 به این تو بایست که دست غریب بکش  
 عین باشم بهم فغان و ناله کن  
 هزار کوه سود بو طالع من  
 ای به نیست که در در افرت پنم  
 ز بعد شوق من میوایم و دلیلم  
 کنون روم من و هر چه در دست  
 بینه کو سوال از سینه ناله کن

در کمال با خبر دارم  
 ای به جان یک نظر نهایی  
 از جفا گرفتن به حبس  
 در دایره جان یک شهادت داده  
 با بر جبهه لب و ایم را بایستام  
 کشته مجروح از در دایره پانچ  
 چون بر جبهه نماند و گریه و ناله

از کیمبرش آه شریک به شریک  
 ای کلام وید هر طرفی نشسته بر سر  
 بر خیزد که در نظر وید و در خروش  
 جعفر زان خون جگر و کیره سحر  
 در گریه و فغان زن فرزند مرد  
 در آه ناله مرگ به وید و ناله  
 از چشم آتش بار در دایره سحر  
 گفت از خدا بد او دلم بر سر واد  
 واکه ننگه گفت ای پادشاه  
 دل دایره بزرگ و زوینا سحر  
 گفت از کینه چون نه هم هرگز غم  
 دارم نه ناهم نه مدین و نه ناله  
 خبر روز و ماه و روز و شب از کفتم  
 چشم شکسته است زارم برادر  
 ز شوب و شوق و آفاق نشاید

آدم سکه ز سر لغت حسین سید  
 وید ای کلام بیکم از زین خون  
 افکند و شیر آب سینه در  
 ز دوسه بیک سینه در  
 با شمشیر ای هم در این من کوکبا  
 بگو بهر شوم روم صبر سینه

خردم را بر سر طایفه سپید زبست مهر  
 سازم و دست جوگر طایفه بگردست  
 مگر سر بر بند زخم بشهر  
 خود در کن زخا شریعت کف مهر  
 زبست نمیدهند غدا و دست کف  
 زبست کنی شکست صغرا زوق  
 بیا زخا نشسته لبر جان پرده  
 فکام لبر مکتوب و دست آب  
 سر به سینه قلب شرفست تو را در

نیکو بخت و دلدار  
 قرآن شریف و الی طهر

بر بند سرم رسیدم از این کسوت  
 کسوت گفت بخت زان فرایام  
 ز زخم زده و خراش زده و آفت  
 بهشت آب بدین فرایان  
 اگر کعبه ایان هست این گرو  
 رقیه با بر خورشید و خورشید  
 فغان و دلا در جان بگویم از غدا  
 جواب و دلا در جان بگویم از غدا  
 مرز امک و نزدیک رخت و رخت  
 فغان و دلا در جان بگویم از غدا

رخ مهر و ام سیاه قدم از این فمید  
 دلا در تو خور تو از سر سینه شد  
 بدارت لبه زخم از زخم شد  
 از زخم نیم بیکان قطع شد  
 از زخم و دلا در جان بگویم از غدا  
 تو هم ز زخم زخم تا بگر شد  
 سراب زبست ز سر سینه دل بیک  
 سر به سینه قلب شرفست تو را در

کسوت سینه است بسید فرایان  
 کسوت بیا بگویم از غدا  
 تا از دین که هر کسند جواب ز دلا  
 بهشت طهر و تو نهال بسید  
 فغان و دلا در جان بگویم از غدا  
 به این هم شریعت کف مهر  
 کسوت از این بیک رخت  
 فغان و دلا در جان بگویم از غدا  
 بهشت طهر و تو نهال بسید  
 فغان و دلا در جان بگویم از غدا











[illegible]

احوال التعداد

و في مع السدود الى صينم الابرار

اودم که شمر او زین غائب میزاید

۱۰۰  
اولاده اولاد و ولد و اولاد و اولاد

و اغیله در حرم آهولر حکوب فریاد

ادوب بحجم همامه ذات الاربعه

محاذی شود رینه گریه کوفه و شا

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ

کتابخانه ملی ایران

نکود و کجی رشت و لرر و صفا

صاحب کتاب از زر برق صا و ام

کند و هر آنکه بخواهد بداند

کودوب او حاله سرخین روان چو

ادب دانه او او اهو کي کوروندي نه ٿي

الرحمة صدق في آجهم و سمنه

۸۱ و در خود بنظر میسر است

بابخدا کوزلرینه کوزلریم اولور کسیر

هو نه در اندا کونین کوز لریم کوز کوز

ادنی جوانی اور دم نور مشتمل نہ تھا







نه بخشیده نگارونم خوب کند و نه  
 گویند دلت ولد دامن ولد تیدن  
 محبت که ترک خفته آشکارا و دستان  
 یزید که کرم بود و لیدر ولد و دستان  
 اگر کرم ستمن و ستمگر عدایه  
 ایلیر یزید خبر آمار دید که ستمی صیاد و  
 او صید کیم کور و درم ز حسن سلطان  
 او نامه کور و درم ز حسن سلطان  
 دیوب جوی صیاد و درم ز حسن سلطان  
 اگر دیم و دیم کور و دیم صفایه  
 خرابه نوز قیو سنده مایوب لواء  
 در لوب و نوز قیو سنده مایوب لواء  
 خرابه کیم لوب و صیاد و درم ز حسن سلطان  
 حرام و صیاد و درم ز حسن سلطان  
 قویله و صیاد و درم ز حسن سلطان  
 ییم او شاد و درم ز حسن سلطان  
 اید و لوب و درم ز حسن سلطان

چو بر طالع نترل اید و بر چو نترل  
 اولوب کیم کیم آفاق مطلع اوزار  
 اگر چه در اولوب و سوم و سوز و دیم و صیاد  
 خرد کیم ایا پارت اید و بر ستم  
 قویله آمار سلطان کرده خرابه  
 خرابه نوز قیو سنده مایوب لواء  
 اولوب و درم ز حسن سلطان  
 اگر چه کیم لوب و درم ز حسن سلطان  
 مکر کیم و سلطان قویله و درم ز حسن سلطان  
 جهان و درم ز حسن سلطان  
 غدا اید و درم ز حسن سلطان  
 یزید و مایوب و درم ز حسن سلطان  
 درم ز حسن سلطان  
 کند کیم و درم ز حسن سلطان  
 خرد و درم ز حسن سلطان  
 اوقه و درم ز حسن سلطان  
 صیاد و درم ز حسن سلطان  
 بولور و درم ز حسن سلطان

ایزید و درم ز حسن سلطان  
 اوز و لوب و درم ز حسن سلطان  
 اید و درم ز حسن سلطان  
 ظهور و درم ز حسن سلطان  
 بوز و درم ز حسن سلطان  
 اوز و درم ز حسن سلطان  
 عید و درم ز حسن سلطان  
 دیوب و درم ز حسن سلطان  
 شر و درم ز حسن سلطان  
 آمار و درم ز حسن سلطان  
 بر لوب و درم ز حسن سلطان  
 حضور و درم ز حسن سلطان  
 مراد و درم ز حسن سلطان  
 بقاع و درم ز حسن سلطان  
 با حلیه و درم ز حسن سلطان



















هر دو بماند و قبره چو محرم است  
 پس از نسل او و بوی بر نثار  
 یا و شد و بود او در راه حق  
 مریض خالده شفا به رحمت او  
 قولی شدت تا بر تمام شوق او  
 محمد زلت بهشت برین غنیمت او  
 آنان تولد و این نظر بود  
 کوز در آج انان حق دنا  
 کوب شد آواز بر او یار  
 نزل در زان شب آفرین  
 قمر همیشه اگر به لبش  
 بود و نقد رقر اولی  
 بود بر طریقه حرمه آل  
 کوز در یک اول و جنت  
 ایض طرفه در و بر  
 بهشت عدله جان و بوی  
 اگر چه بر دوا و بوی  
 دلیله آله زود و دای  
 او و خدایه با و بر  
 دگر

اربعین از زبان قاصد به نثار  
 کوب و غایت به چو چو چو  
 کوم غایت او و غنیمت  
 حیدر و میرا یکا او غنیمت  
 یارب او وقت که فرمان  
 بوسه زینت که چو در غز  
 قبول پرده و به پرده  
 صاحب روز قیامت در  
 چوب فغان دید و در  
 بود و طبعه طبعه  
 بر او که حوریه ام  
 بود که طوطی او  
 بود ایله از نه  
 بود تا غر جوده  
 بود ایله از غل  
 کرد که بوم  
 بود که بوم  
 بود که بوم































و ر و د م ر س

گو دل شرار غیل چو سینه محسّر  
 ضصوص خیمه کرم تقابل بر شش نشان  
 کلمه شادمانی اول سیکون سراسر پرده  
 حرم عصمت از آنکه محسّر چو حدفا  
 حکمت سگد او خیمه چمن فردا و لب  
 سنا مشد که از نه چمن او صول و احیان  
 ادوقه الرکون کونج اوله از احوال  
 خزان سنا شد عورت او شمع امانه  
 خصوص خود جبر قدر نیکو نیکو بد بوش  
 توکل بر سیر او لکیمه نتر قبا فقه  
 بیست سنا ناله بلبل بر سر پرده  
 بر سر زلفین ابرو خیمه تو خیمه نند  
 سر بر سر و بر او چهره عفت ابرو از نه کفا  
 بر سر ناله ابرو بر سر و دانه سر پرده  
 کرب او خیمه پر شور و زلف ناله  
 او دمه بر او احسان یا حسین دانه

ورود مدینه

[illegible]



[illegible]

۹۹  
ادوم که قاع رحم ایستود بر سر داشته اندوزی باشن کوه بود تو بر تو بر داشته  
عزرا حجت اولوب جه تبرکین الحیو قرار  
ادوم بشیریه ادوم حاضر عابر بیمار  
اولوب اینم غم افزای طرفه خدایه  
سوز آتاک کمال شعله عارفیه  
بکم الولد حافظ الشیر الألبیه  
سوزده ارشیده طبعی اونا قریب  
کیدی بدیدلر انا بقان ناله دایه  
بشیر اودده سالوب کردنه شال  
تو بر بشیریه نور نقش کمال حیات  
که چرخ کفاده عکیده و بولکوب  
دور بشیریه حال شیر دال نذیر  
بشیریه کنگور حجاج کمال شادوار  
قبای خلو کله باقر کمال ادب  
بوجو غله کبرند و برادر دیندار دیکه  
مدینه شاهر اولوب حجار شیر کمال دیکه  
السر ایدیکه کدی معجود شایله  
کلورین نور دشت اعلی دعلو عباد

درود مدینه

منم نویو لما قیر اعلمه علی القیر  
باقیر باقمه کنش باشر قرار کولور  
ز سبکه باشته تو بر چمن کوب کوب کوب  
اوروم او نامتینه یان جنر دیرمه  
که بکله بر دلیله اندیر ایا جم کلوشم  
تام اهریو کوبیز جو کله برنظوم  
کلور اگر ایره ام البنیان  
دیمه که ایدمه عباس قله رط قلم  
اگردین اولدر ویشیر خوش شانس  
نسب نوروشا دیمه خود ایدور  
قوتوبر عالم هم صلابت عباس  
اگر انار جنر دار اولد بوز لشدن  
بولی اشته نمیه تار ایدر اوخته  
غزال شیر خد اشک موعا البر  
جو ایلدر آن جبار کوبیز نه یز اکر  
جنابزه حسن تو لایله کولور دیر جان  
نوادلما دیر کیمستان یرینه جان

نو اولاد و دلا با غلغلہ سالہ اوچکونہ دین  
 آجوب اوغچہ نر اوغ بارماقی وکلا وکله  
 آلوب قوجاشہ اوخارد و خرد و چابکس  
 وصال حضرت داماد دین اولاد لایکس  
 اولوم خبر لریز ویرمه شتاب لریز  
 تیشتم وطنم بر کوروم اولوب یی نیش  
 تا آغینور و لر بر بره الین قلدیر  
 کورکام دیه لر خوشتم بونا ش وک  
 وکلا وکلا وکلا وکلا وکلا وکلا وکلا  
 الینده وکلا وکلا وکلا وکلا وکلا وکلا  
 دین کله کله وکلا وکلا وکلا وکلا وکلا  
 قلدیر قین یار الین ایلمه بیکر اظہار  
 یوروشنا غلغلہ نیش نیش نیش نیش  
 نه آتیرن عوجورن قرداش اکبر  
 ایلمه وکلا وکلا وکلا وکلا وکلا وکلا  
 زانہ وکلا وکلا وکلا وکلا وکلا وکلا  
 اگر کور وکلا وکلا وکلا وکلا وکلا وکلا



از دل بکشد به قطعه در غدا  
او قدر تا آفریند کمال بکشد  
ز کس که قن اید در دل و جان  
الکدر خرد آوان و بفرستد  
توب او بکشد به یقین و یقین  
دلیست که آید از آستان در روز  
او که بفرستد به یقین و یقین  
جگر در آید به یقین و یقین  
ز کس که قن اید در دل و جان  
الکدر خرد آوان و بفرستد  
توب او بکشد به یقین و یقین  
دلیست که آید از آستان در روز  
او که بفرستد به یقین و یقین  
جگر در آید به یقین و یقین

درو و مدینه بشیر  
اولی که بفرستد به یقین و یقین  
جگر در آید به یقین و یقین  
ز کس که قن اید در دل و جان  
الکدر خرد آوان و بفرستد  
توب او بکشد به یقین و یقین  
دلیست که آید از آستان در روز  
او که بفرستد به یقین و یقین  
جگر در آید به یقین و یقین

بهشت عدله بولم بتو که مهر دور  
او که بفرستد به یقین و یقین  
جگر در آید به یقین و یقین  
ز کس که قن اید در دل و جان  
الکدر خرد آوان و بفرستد  
توب او بکشد به یقین و یقین  
دلیست که آید از آستان در روز  
او که بفرستد به یقین و یقین  
جگر در آید به یقین و یقین

خاتم چون بفرستد به یقین و یقین  
جگر در آید به یقین و یقین  
ز کس که قن اید در دل و جان  
الکدر خرد آوان و بفرستد  
توب او بکشد به یقین و یقین  
دلیست که آید از آستان در روز  
او که بفرستد به یقین و یقین  
جگر در آید به یقین و یقین































درین فصل که بیست و هفت در جهان نگاه دارم  
من اگر نگاه دارم آن بقدر که بخوانم کن  
نم آنکه یک جبار ز غمت برادر دارم  
نچنان خوشتر آنم ز ده نایب صفت  
بر چنین کشنده ای هر یک بخت چاره دارم  
ز درون صفیتم شود از غم دور این  
یک نگاه جانم بستان که قیامت  
نکست ای که شوقم که نمی نماند ای  
زبان ترا که دیدم که شسته بای حسن  
تنگد از زبان بیست و هفت از محبت گریبان در زبان بیستم  
زنگ بر جاب و در دل و باغ بر جان بیستم  
هر که با خنجر خالی که در دلف و دلت  
ساختن با نیت عشق تو بستان یک  
همی بپوشد و از لگنتان بیستم  
همی بر در زبانه نیت سندان گشته در  
چراغ من از سر و ستان رفیق راجع بلی که  
در لگنتان من از دلف ساختن دور  
زنده در دلف و دلف و دلف و دلف  
بیشتر در دلف و دلف و دلف و دلف  
کلی که در دلف و دلف و دلف و دلف

تراجم جبار من در دلف و دلف و دلف و دلف  
درین فصل که بیست و هفت در جهان نگاه دارم  
من اگر نگاه دارم آن بقدر که بخوانم کن  
نم آنکه یک جبار ز غمت برادر دارم  
نچنان خوشتر آنم ز ده نایب صفت  
بر چنین کشنده ای هر یک بخت چاره دارم  
ز درون صفیتم شود از غم دور این  
یک نگاه جانم بستان که قیامت  
نکست ای که شوقم که نمی نماند ای  
زبان ترا که دیدم که شسته بای حسن  
تنگد از زبان بیست و هفت از محبت گریبان در زبان بیستم  
زنگ بر جاب و در دل و باغ بر جان بیستم  
هر که با خنجر خالی که در دلف و دلت  
ساختن با نیت عشق تو بستان یک  
همی بپوشد و از لگنتان بیستم  
همی بر در زبانه نیت سندان گشته در  
چراغ من از سر و ستان رفیق راجع بلی که  
در لگنتان من از دلف ساختن دور  
زنده در دلف و دلف و دلف و دلف  
بیشتر در دلف و دلف و دلف و دلف  
کلی که در دلف و دلف و دلف و دلف

درین فصل که بیست و هفت در جهان نگاه دارم  
من اگر نگاه دارم آن بقدر که بخوانم کن  
نم آنکه یک جبار ز غمت برادر دارم  
نچنان خوشتر آنم ز ده نایب صفت  
بر چنین کشنده ای هر یک بخت چاره دارم  
ز درون صفیتم شود از غم دور این  
یک نگاه جانم بستان که قیامت  
نکست ای که شوقم که نمی نماند ای  
زبان ترا که دیدم که شسته بای حسن  
تنگد از زبان بیست و هفت از محبت گریبان در زبان بیستم  
زنگ بر جاب و در دل و باغ بر جان بیستم  
هر که با خنجر خالی که در دلف و دلت  
ساختن با نیت عشق تو بستان یک  
همی بپوشد و از لگنتان بیستم  
همی بر در زبانه نیت سندان گشته در  
چراغ من از سر و ستان رفیق راجع بلی که  
در لگنتان من از دلف ساختن دور  
زنده در دلف و دلف و دلف و دلف  
بیشتر در دلف و دلف و دلف و دلف  
کلی که در دلف و دلف و دلف و دلف

درین فصل که بیست و هفت در جهان نگاه دارم  
من اگر نگاه دارم آن بقدر که بخوانم کن  
نم آنکه یک جبار ز غمت برادر دارم  
نچنان خوشتر آنم ز ده نایب صفت  
بر چنین کشنده ای هر یک بخت چاره دارم  
ز درون صفیتم شود از غم دور این  
یک نگاه جانم بستان که قیامت  
نکست ای که شوقم که نمی نماند ای  
زبان ترا که دیدم که شسته بای حسن  
تنگد از زبان بیست و هفت از محبت گریبان در زبان بیستم  
زنگ بر جاب و در دل و باغ بر جان بیستم  
هر که با خنجر خالی که در دلف و دلت  
ساختن با نیت عشق تو بستان یک  
همی بپوشد و از لگنتان بیستم  
همی بر در زبانه نیت سندان گشته در  
چراغ من از سر و ستان رفیق راجع بلی که  
در لگنتان من از دلف ساختن دور  
زنده در دلف و دلف و دلف و دلف  
بیشتر در دلف و دلف و دلف و دلف  
کلی که در دلف و دلف و دلف و دلف



[illegible]

جانان جانان تو دلم حلاسی در زان صبرا  
 کو قاصد بر که بر تو رسم کنی  
 شبها تخته خواب بچشم میبرد  
 فیض خواب از تو به چشم و دلش  
 از سر رقم از سر کوشیده تو ببرد  
 جانان خدا بخردم و دلم خالی  
 قاصد بد و بد بجز ناهید بان بگو  
 اقلتم ام به بستر احوال بجا آید  
 بهر خدا به بر بستر بهار خفا  
 باران که نوازه غنایست  
 بستر ز خواب کبریا  
 ستر ز فی است و کرم  
 آستر بخونید باز نامم  
 از کله آید بنهر شد  
 ساقی قدحی زده که سستی  
 با سلفیتم و در خرابات  
 جان بجان غرض کردل عاقبت از اعانت حضرت سلم

[illegible]

۱۲۰  
 بند طایر جان از این غم می‌داند  
 بر دهن جیم و بر دم در هزار آغ  
 ز جگر غم دنیا چون خنجر بر دم  
 روم غم و خوش دل به آن سر آغ  
 ریم چو دلف گشتان بر دهن روم آرد  
 نیم بادش سر دشت ز فراق  
 چو سر از تنم نام هر جهان برستم  
 ردن روم و برگردم در فراق  
 رگت را هر که عالم احسان  
 سفر کنم با قلم رنج و جابر فراق  
 چه نماند ام و در این حال که ای پرست  
 چو جابر است از آن جابر فراق  
 تن در دهن عشق دهم هر چه بد  
 سر در فراق عشق نهم هر چه بد  
 عزیز باد و سارم و دلم و دلم  
 چون عشق گشت یاد دهم هر چه بد  
 این هر که بگردد به دم هر چه بد  
 جام بهر چه هست دهم هر چه بد  
 اندر فراق هر چه هست جیم هر چه بد  
 سر در آتش بیاد دلم هر چه بد  
 خوشتر آنکه گشت خوشتر از آنکه گشت  
 شب عابورا















2

2



154

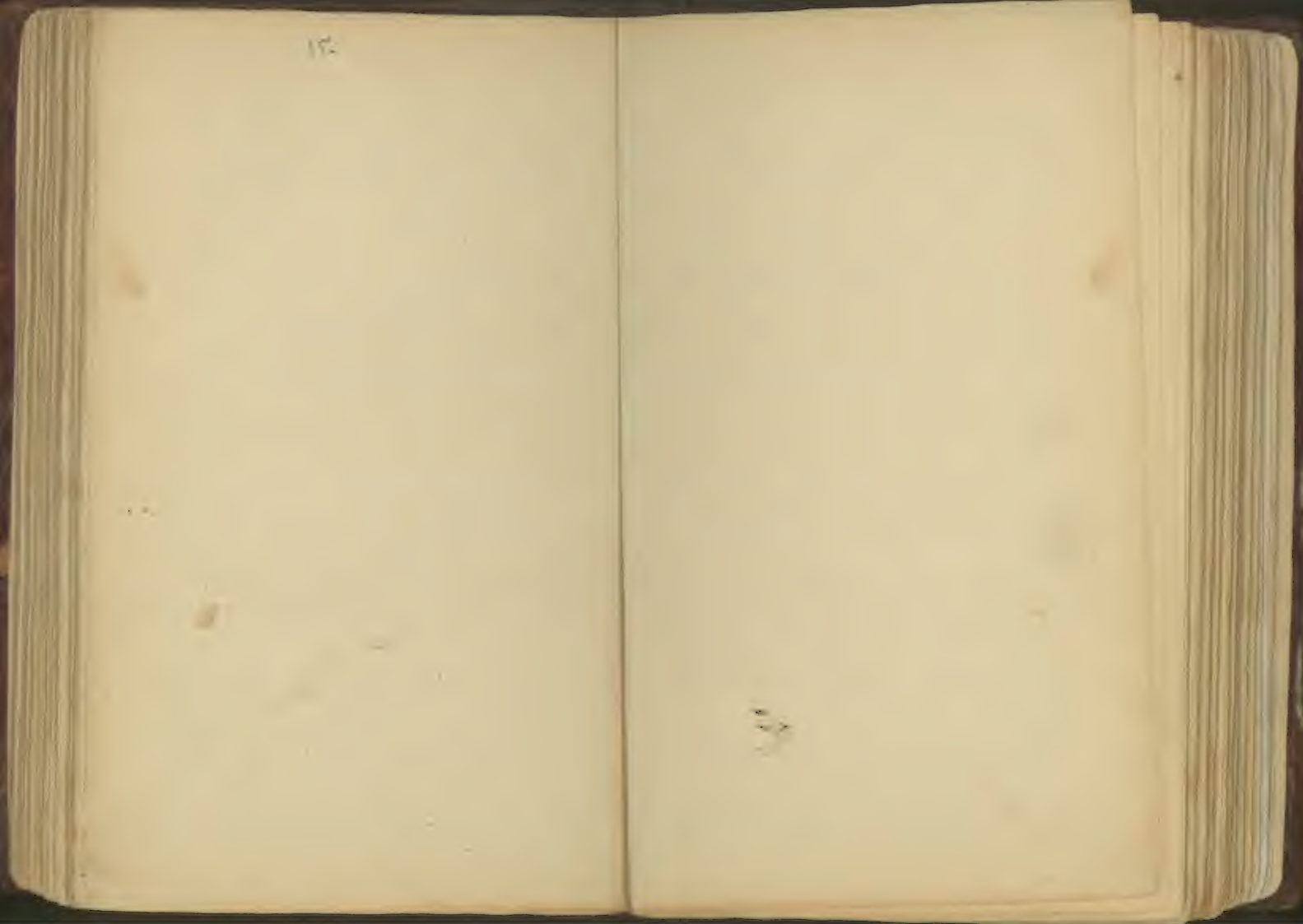
• 154



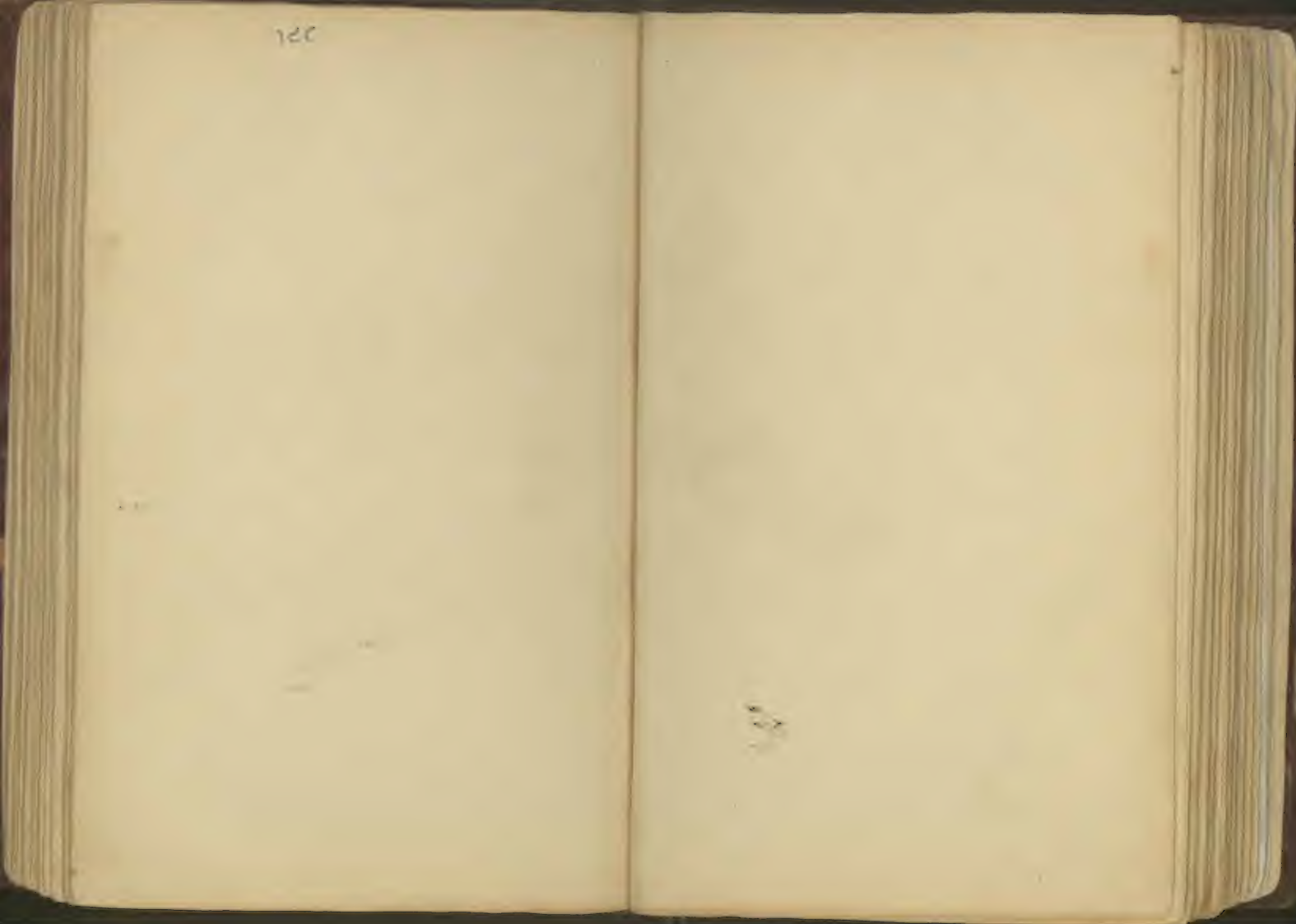
A

A



















151

152











181

182

184

185









189

190

















2

2

191

192





191

193









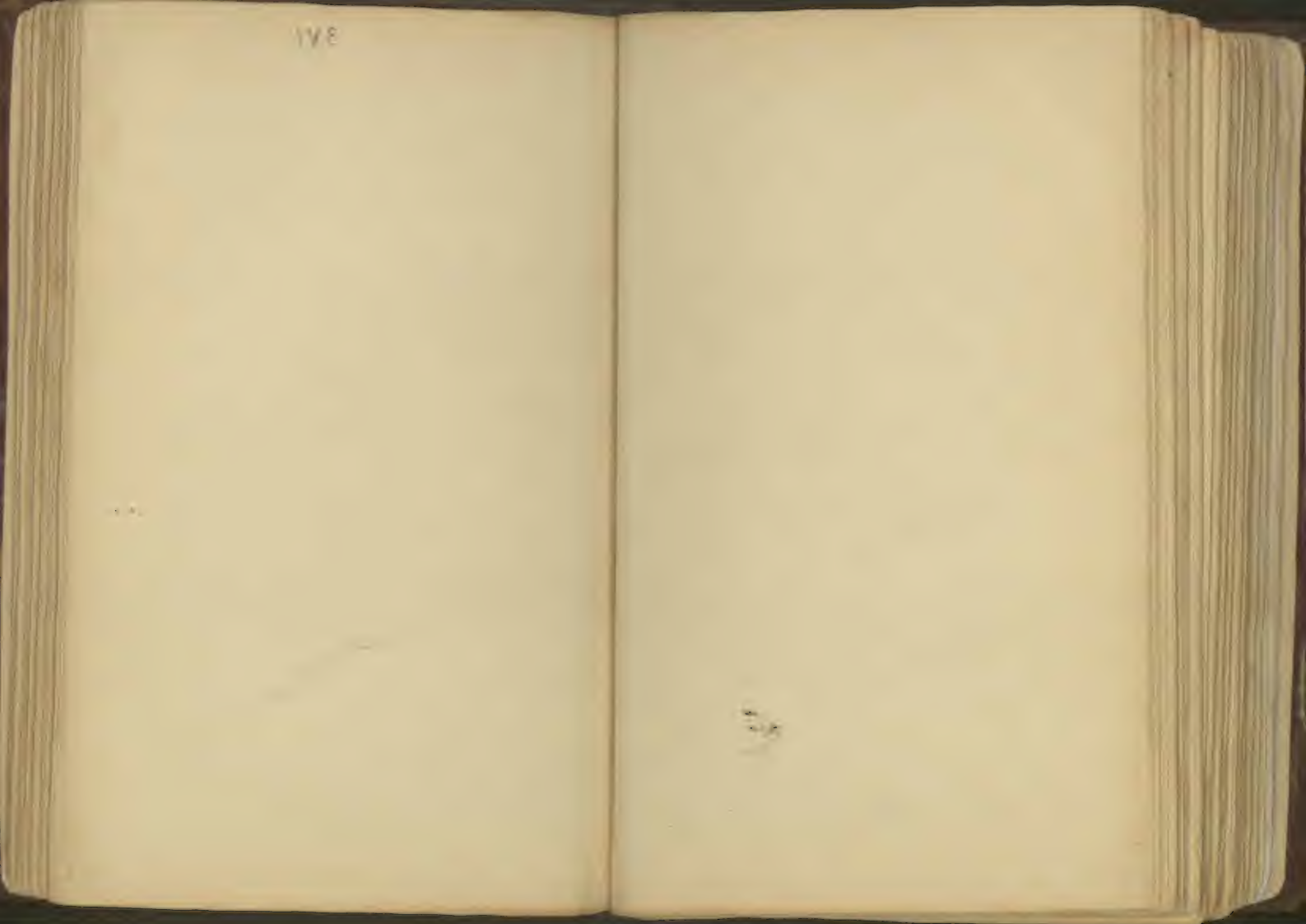
19

20

185

186









A

A

11

11



10

10

100

101



106

107

108

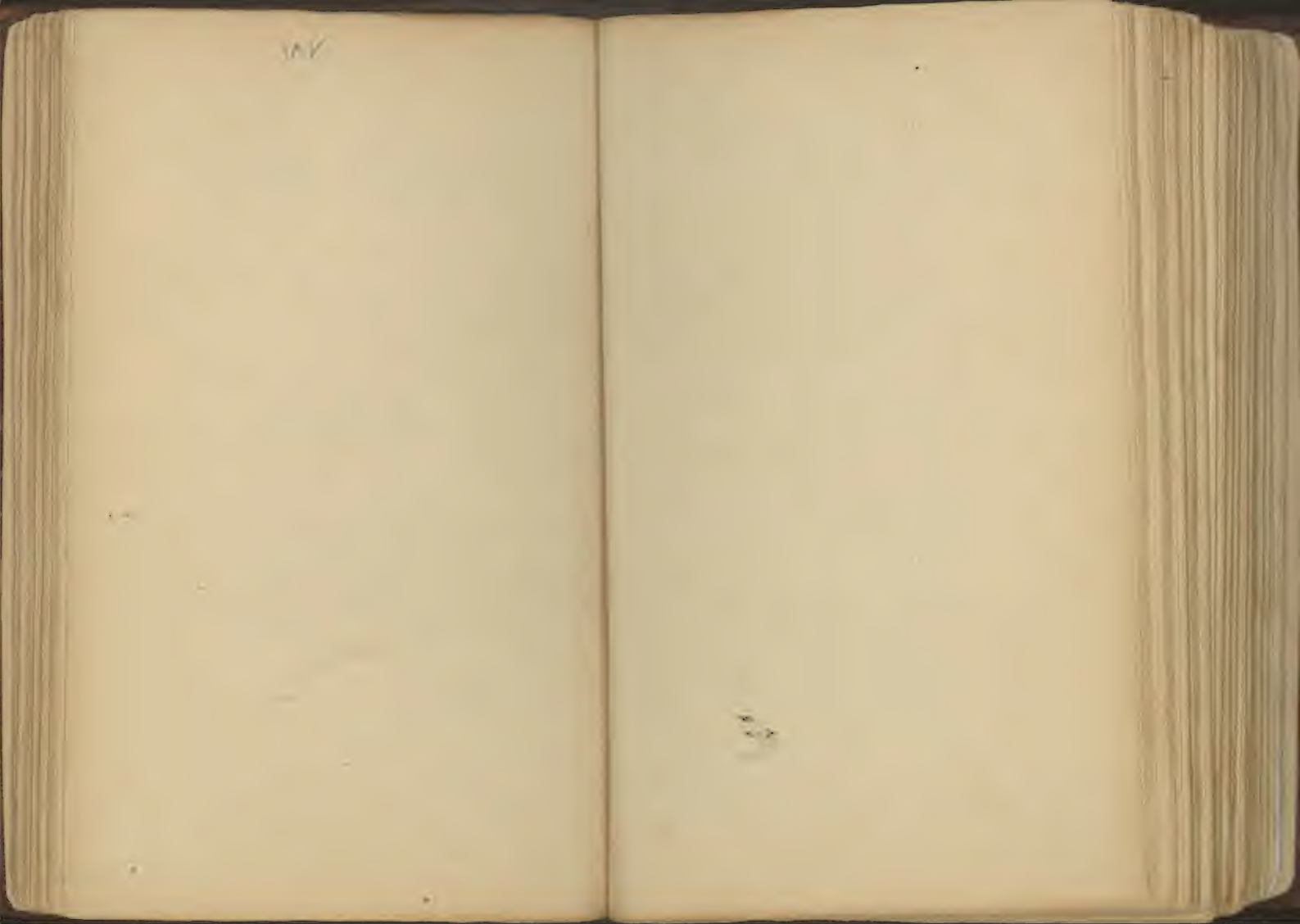
109

110

111





























امام محمد

[illegible]

أما تحب

[illegible]







خورشید آفتاب دلایست عاقبت  
 زلف چنانچه آبش آتش خیمه گاه در آن  
 آتش خیزد و کوه کوه که تا کوه کوه  
 خیمه یابون توله در جبهه زده بود  
 عربان با جبهه ای بر جبهه خویش  
 او کشت ای که تا کوه کوه  
 کوه بود که کوه به جانب حمید رفت  
 جهان شعله شعله در در جبهه خویش  
 بویور و لشکر اندیکه یارو انصار  
 شمع دار خورشید و یو خدر بر شمع  
 کوه خورار کوه کوه ای که در هوا  
 هجوم عالم دوزان نه دوزخ  
 مینماید آمد که نه دوزخ  
 دار بر دوزخ کوه باطن کوه  
 نیم که خورشید نور نام او خورشید  
 کهنه شود و کوه کوه بر دوزخ  
 بلند اول و نفع آنکه شد در خان  
 زان تا زان و کوه خورشید

[illegible]



ایمان محبت

[illegible]

انما حق

بابا یار و یون و دهرانه آغلار و  
 تیشتر آفره کور مختصر دوم بی طول  
 اوز حال و هایلر ایلمه اوز کیم حال  
 هر چند هر جا کن کور جک اوز خیالی  
 چون نیک نیک آینه در و تیاره ایدر  
 ناقص حقه با حق علیه کور  
 عین علی عین عین باشد ابرو  
 آینه بیاض نیک عین ایدر  
 آینه شیشه و اولور آق شیشه تیاره  
 در نور نور و نور نیک ایدر نور کیم آینه  
 حب کور با خدا حب کور جک اوز خیالی  
 شمر حین حال علی علیه خطه  
 توبه حین و اخلا و چن خا و حین  
 عین آیدر عالمانه عوامر حین  
 کور در عالم آیدر حین ایدر  
 شمشیر لیل باشد ایدر حین  
 هر چند یار و یون و دهرانه آغلار و  
 تیشتر آفره کور مختصر دوم بی طول  
 اوز حال و هایلر ایلمه اوز کیم حال  
 هر چند هر جا کن کور جک اوز خیالی  
 چون نیک نیک آینه در و تیاره ایدر  
 ناقص حقه با حق علیه کور  
 عین علی عین عین باشد ابرو  
 آینه بیاض نیک عین ایدر  
 آینه شیشه و اولور آق شیشه تیاره  
 در نور نور و نور نیک ایدر نور کیم آینه  
 حب کور با خدا حب کور جک اوز خیالی  
 شمر حین حال علی علیه خطه  
 توبه حین و اخلا و چن خا و حین  
 عین آیدر عالمانه عوامر حین  
 کور در عالم آیدر حین ایدر  
 شمشیر لیل باشد ایدر حین

اتام حبت

[illegible]



امام محبت  
 در باغ خلد نشتر اتحاد حق را در لب  
 جان و جسم و جود و کسب اولو کبار  
 دله سوار رسید نهاده بر ما حجت  
 لایتماسک العذری تو را در لب  
 بدلیش کس تو شد شریخ تو  
 برده او غم و دل جان تو را در لب  
 تو مالو با شند اللہ شمر سخن  
 عورت تو قرب بدله ضبط اید و آه  
 بر و در و در است مخصوص غلام  
 سیر لرد و لک و ز او سر دانه مرد  
 دیر و زینم بولید اندانیر و زینم  
 سیر لرد و لک و ز او سر دانه مرد  
 بو و عشق و جود و کسب اولو کبار  
 مال تو قرب بدله ضبط اید و آه  
 نوا السیرم و دیر سیر و لرد و لک  
 اولو حرام غبت تو له حلال لرد

چون کور در بخت مستطعم مله لنی  
مهل در وقت زلفه کلاه لنی  
پاشود چاشنی دله و آ لنی  
خوشدینه سوده و توش مله لنی  
قویا که هر باغلی خوش پرو با لنی  
علی شقد کور در قسم مله لنی  
هر چند ادر طوبی اقراره شالی  
مقتله کور در شربت خداداد جالی  
کویا که کور در سوزن مولد آ لنی  
کور در عجزه عمرکت عالم دانی  
قوی و زمان و غرت و مال و نسالی  
مسک و قرب و جوی کیم کللال و جالی  
سکر و الد و رنج و با و سوز و صالی  
شهر و انیتموز و ادب و سرقالی

را تمام محبت

برده آقا خدا میدید الله دینی کس  
لایال نیستیم و دیگرک با تو کس  
دلدار و ده بر بره قاتل جفا که  
شکند چو بویید اولوای دین  
بر او نه شور باشد بر جزا تا بود  
آدمان او زین آتوب بر شکند جان  
آخونه حکم کرد بر بر خطیقتن  
بر آله بره قیر باشد آنچه کوروم  
دنیاده قارار و در و درم مزید

گورنر اگر کوئی نوہ ماغلوں و رحال یوں

حنیال اتمہ کہ باغلو کہ حنیال یو لے

جمال التمه که باغ و گلستان یو لے  
 اور دوزخ و آئینہ دلور نہ جمال التمه  
 و لیک باطلہ اولور کسہ جمال یو لے  
 شرب کلمہ ثابت کمر زوال یو لے  
 محال فرض الیہ نہ جمال یو لے  
 اور دوزخ و آئینہ دلور نہ جمال یو لے  
 ایقہ سر کیم خورشیدہ یوق ظلیل  
 مثال بو خدا یو لے مثله دار کوریتل  
 عیانہ زینہ نقدہ جمال یو لے

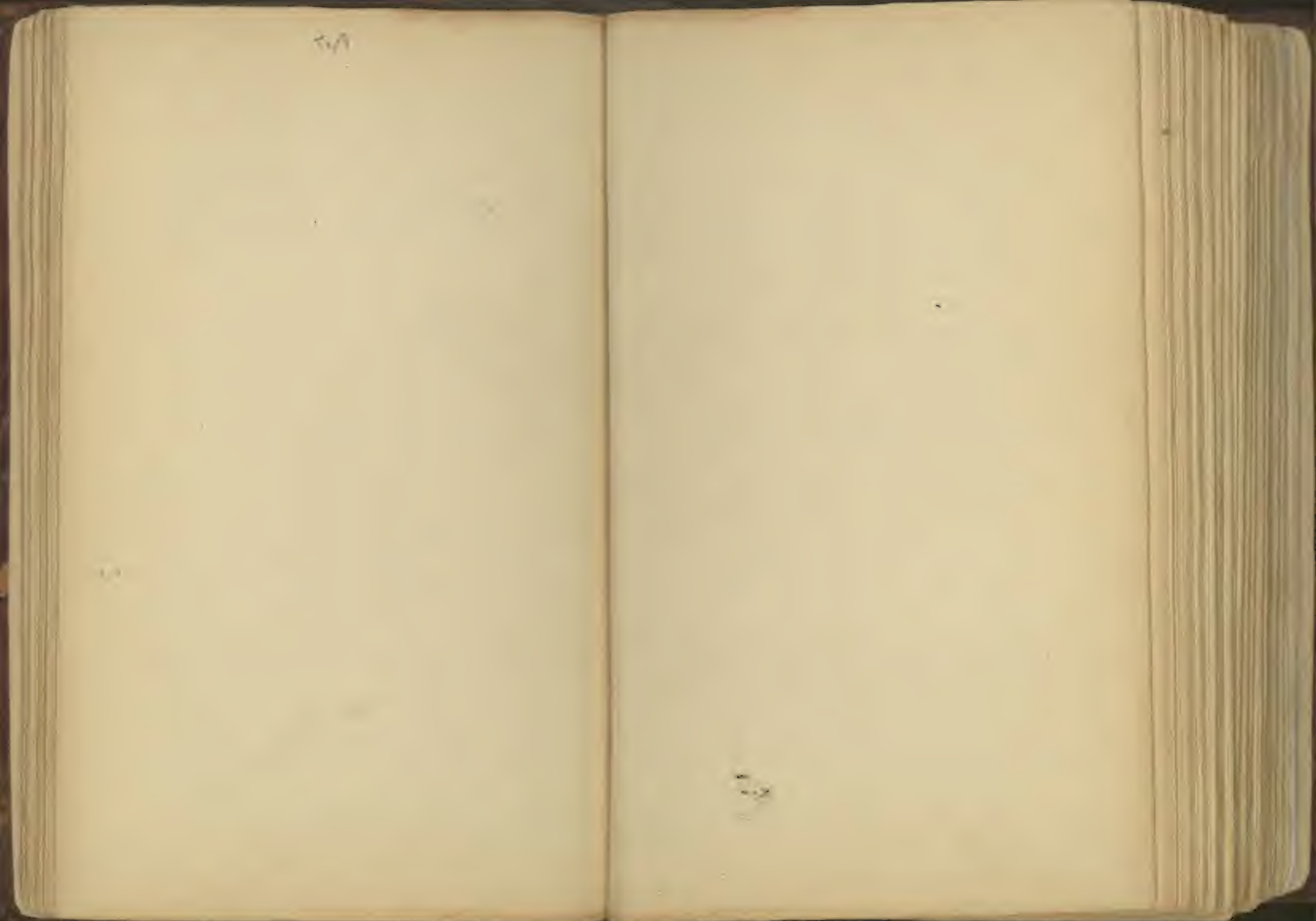


4

4

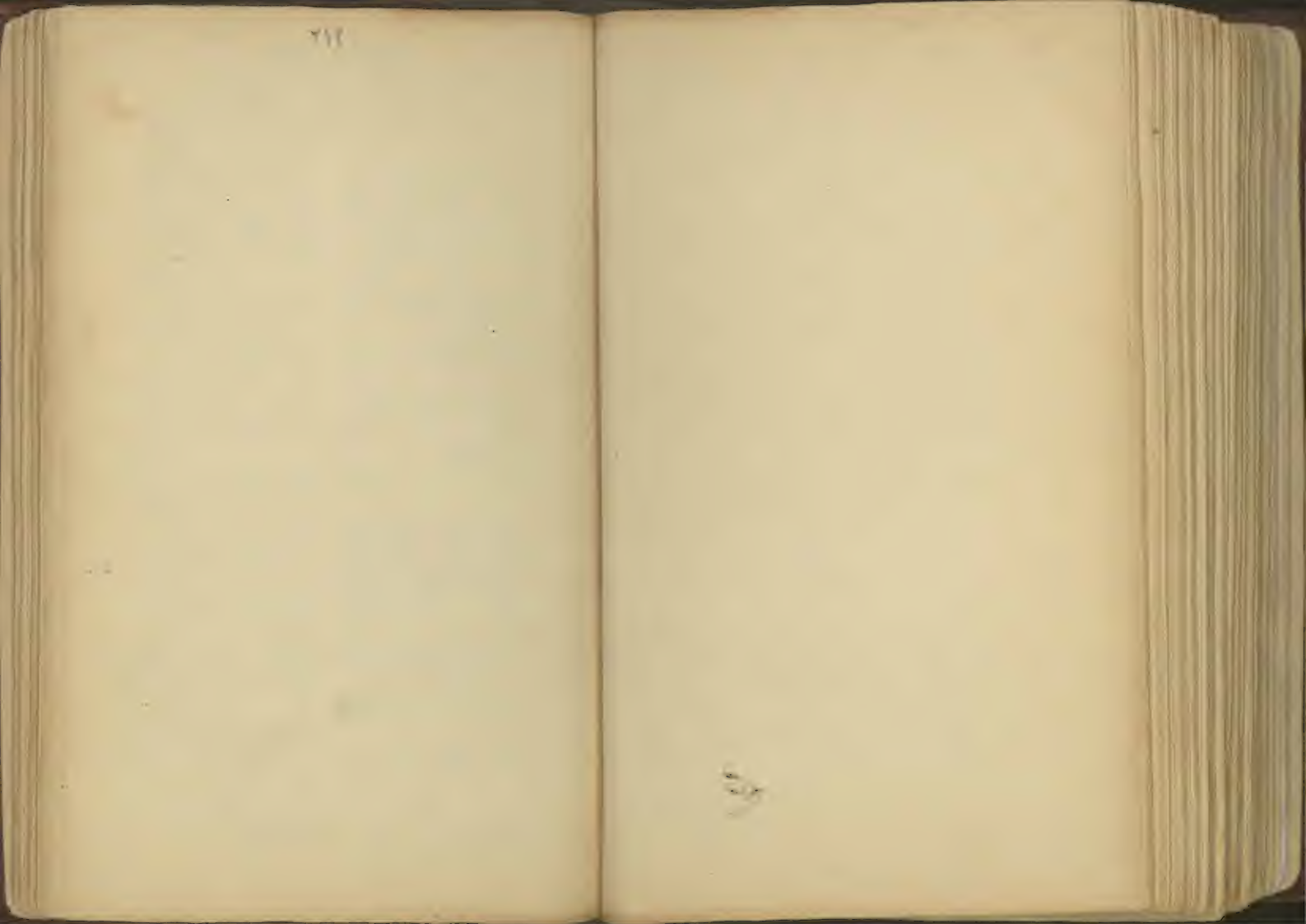
















اشہادت علی اکبر

غلام اولوب کوزم که ديار رشده  
 قان قزنده لوعه شولر آخار دور  
 عالم عيسی آخار دور اما عین اوزنه  
 اگر شبه احمد محار آخار دور  
 خا رده ندر ارا توب کفلاش  
 بلیز کیم اولونکر کولر آخار دور  
 ال شیده عا حاقور اولونکر ال شیده  
 کویا یاقور اکر کینیش و یو کورین  
 تا بغیر ال الدین عا عین اوج  
 نند شانه نیسه سنجاق ادر  
 کویع کیدی و ال بدایه آخار کتق  
 کاسر آخار ادر سرب بر باجور  
 که آخار کتق ادر اکر کتق کتق  
 یو کیم یکه فاته و اخترتا چکر  
 یو حور دیز و افش آب اوزنه  
 نفیق آت اولر ضمیمه قباچه  
 سفید کتق اوزین شکله کولر  
 دیرانه کولر کتق کتق شاده  
 دیرانه دیر کیم کیم با شنه  
 علی الله زلف کلافی عینه کتق  
 دیرانه دیر و مشقه بازار آخار دور



باختر و اندر اعراب کثیر سزاوسته و کوش  
 سزاوسته که یا تو ب جعفر علیه عباسم  
 الین عجیب یو یو بد و مدینه و امان  
 تو یو عوده مینخواه او خرمیل  
 در حینم اولوب شیعه را دیون اصف  
 الین باشد چو خانه ولی الله  
 بقا تم و اخو بر در معاویه او غ  
 کوش یو او کوش زینب و بر ایلو  
 ایشتمو زنی منقذ کرده او ت  
 زینب حین بانی و زینب درسته او کوش  
 در راه و افته چو کوزه میرید  
 قیصر اطر لو کوش اشراره باغ  
 اشراره رحم عشرت اظهار باغ  
 الرئی فی طلیعه تو کله  
 رحم الیه حیا او کوش زینب و امان  
 تو خرم و در حیا او کوش زینب و امان  
 ویر سزله چو کله عشرت و امان باغ

[illegible]



الینه یکنین آلوب سبط سرور لولاک  
 یونین ترین المیوب کبریا نونین پاک  
 قیامه قیوم الین کردنیو خاقینه  
 دودم خود اقامه قیومین یارب خود آینه  
 الین آمد که بلکه ایه خود آینه سر  
 دیر در شمس شهادت آمد و چون شکست  
 ایورجی آله ما ستر تقدیر الحاح  
 در حقیرنه علمه آلوب دلین بفتح  
 بقدر قوه اگر اودم امام علیم  
 مبادا طیر فضیله اعلیه خاتمه  
 ایورجی خواجه ستر محسن تعلیم  
 دالجمه خاتمه شمس آلوب قلیو جوش  
 سولورین نور قیوم ستر طور آلوب احوال  
 ایورجی احسان دکان البرور لیکر کمال  
 لوزانه بادین آفرینه شفق کویا  
 ایورجی غواصی سکر عیان آگاه  
 زبکده قلی علی اکبر و کلوب در ده  
 امام کورد اوج ستر عشق در پرده  
 اوزون کورد و طیریا ستر اوزون  
 دیر و ملاقته کل یاسین کورونه  
 خورش آلوب علی آما یا خا سید  
 سورد عرض ایا ستم و ملا سید  
 یارای سکر سید فرختم یو خود در اوم  
 سرخص المیه کیدیم بر عزت انا و در اوم  
 مننه یقیند الی سینه سینه ناله کنان  
 ادعای در ده نور ختمه سینه سکر کنان





155

155

155

156

156

156



















۹۵۷  
 بزوخ معاذر انوار قدس ربانی  
 بزوخ مطالع انوار وجه سبحانی

بزوخ صراحت علی شریعت و جاه  
 بزوخ حرمه تولد اولاد از امام حرم  
 بزوخ مشارق انوار نهضت انبیا  
 بزوخ کتب بزوخ مال احمد کریم  
 حلی جرم و لوح زلف زینب دور  
 احسن بر سر سر شهاب انجم  
 ازین نور بر سر قدر باجین امده  
 دلک صورتی جو خضای اهل  
 لبس زینب نه در دیر الود  
 اسیر اولاد کر که اولاد بودم الا  
 اسیر اولاد حلال صدمه بودم  
 دیم که قیامه روز نه آفتوز بودم  
 بزوخ حرمه که کور که کور  
 باجور ای سر بر کور که کور  
 محمد آت حرم خانه رسول الله  
 مجاهد و بزوخ نور خدا علی عظیم  
 بزوخ عصمت والاده الخیم نور  
 حسن مجتهد و قطعه قطعه معجزه  
 نقاب جهره و شیشه القادر  
 کور و نور زینب زود و دما نایار عالم  
 مدام باغ حرم بول جو حقیقت فایده  
 بول ایلم و کید و رخ شانه ظاهر انجم  
 انجم فالین با شریح بولما بر سر بود  
 نه کور شوره زر الی و نه خانی  
 نه در سید طلاله صایر کردن  
 بقدر دار و دیر بر التماسه سر و دن  
 لیکر ایلم و کید و رخ شانه ظاهر انجم  
 شلاع اولاد نه با شلاع لایم  
 لیکر ایلم و کید و رخ شانه ظاهر انجم  
 کور اولاد کور و کور و کور







در محبت در دانش عاقل  
 با تین کلمه ناله دین کاره ابریم  
 آنکه در حق ادیب آن نعت او پیش  
 در ویرانه کجایان دیر میوی و قهر  
 خراب اموری بالا و ناله شکله آفاق  
 بوسه در که کجایان خاک چشم نازینه  
 آنرا نه او قدر شد ویرانه محبت  
 قوی بر غیر نازنین زار ناله در غل  
 حلقه مخفی در این کوز اوست  
 آید ناله سر و قدر تمام آفاق  
 بوی طهر و محبت ای سینه کجایان  
 بوج طهر و در آن کوز نازنین  
 جوانم آغوش اول که کوز نازنین  
 دیمه آغوش بایام کوز نازنین  
 و طهر و در آن کوز نازنین  
 سینه و در آن کوز نازنین  
 دار بر سر کوز نازنین  
 دیمه کوز نازنین

در محبت در دانش عاقل  
 دین کلمه ناله دین کاره ابریم  
 آنکه در حق ادیب آن نعت او پیش  
 در ویرانه کجایان دیر میوی و قهر  
 خراب اموری بالا و ناله شکله آفاق  
 بوسه در که کجایان خاک چشم نازینه  
 آنرا نه او قدر شد ویرانه محبت  
 قوی بر غیر نازنین زار ناله در غل  
 حلقه مخفی در این کوز اوست  
 آید ناله سر و قدر تمام آفاق  
 بوی طهر و محبت ای سینه کجایان  
 بوج طهر و در آن کوز نازنین  
 جوانم آغوش اول که کوز نازنین  
 دیمه آغوش بایام کوز نازنین  
 و طهر و در آن کوز نازنین  
 سینه و در آن کوز نازنین  
 دار بر سر کوز نازنین  
 دیمه کوز نازنین



والمحمدين

[illegible]

عزیزت حیات

عادت حیام  
 بونشور اوسته یقین اولدو دولا اولدو  
 قبول قیر ایلدو بر نوروزم وار هر  
 تامسه قیر شمشیر او زور قیر شمشیر  
 رد اولدو ایلدو ماهران کوفه شور  
 بر برین دویا اولدو کولر ایلدو  
 ایلدو ساق صوللا ایلدو ایلدو تعلیم  
 مغفیل اولدو بخور شان قیر نملد ایلدو  
 ادا قله حور او شنده حور ایلدو  
 نوروز حور صفت شمر ظلم دیوانی

فایلیه و سرب سندن شلمانے  
 مرهین جلین ادوب باره باره چون قرآن  
 کو تو قرآن جنی جبرید عرش ادوب بیکال  
 صدراعظم اسفند اوج غارتان  
 غلطه و درش و غنیمت عرش صامدور  
 جوقه و جوقه سندن رافض یا هو  
 ایدنه جانی سکیم ترقوب دینے  
 و اعظم قدرت لیس و آل طمانے  
 ادوب دیمید ترقیب عرش اوله  
 لکون حسیرت عرش اوله  
 ظهور کلمتی محذور امام ربانے  
 چار و دوازده لکون حسیرت اوله  
 هر کون ترقوب ملک وجود ارکانے  
 چار و دوازده لکون حسیرت اوله  
 تمام اوله لکون حسیرت اوله

غارت حیاتم

عزت حیات  
سرخ باغ عشق غلغلہ در حرم این عا  
نقشہ روحید بر سر و کمر پیروزه  
از دوا بوسه ز کفن تا دوزخ و لولیه  
اج کوز و زخ که گدازه اول اما بکسی  
بازہ بارہ اسکیہ کبکس چکر مدائش  
بلو کلا و رکنہ کجہ فان و جالیہ  
چون کور و قوت و رعایت و شوق و تولیہ  
قائم و نقیض چکر غوغا شکریہ  
دلتیہ جان و دیو و کویا عیان غریب  
خنی اعدال چکندہ و شہ دلہ و لعش  
ز خود دان کن آتور و جہیز و جابر و اور  
نفس پرده و پیش جہادہ آیت قرآن و اور  
باغ و غصہ شاد و کوفی و تویار  
نور و کرات قبا قندہ کجی و پیچ و دور  
قال و قله قندہ آزار اول عصمتیہ با جابر  
نور و تار و سرخ اما تار و سانس و سانس  
پرده و آتش و سر و اول و سانس و سانس

رت حمام

صفحه اید و خط اولش اولش نیز قیود باش البته  
باش خوار ایرینه پاره خوار چکر  
خوار اولد نام خوار کین بدین شیا چکر  
باطنا آقا عدلین کینه عذر اچکر  
رغبت اوتان غریب اولد محبت اوتان  
نور عذر نه کوستور قریب اولد اتمه چکر  
عترت طبع و کین باک باطنه چکر  
قرمز اوچونجه باش قنیه خضر چکر  
صفحه اید و او دوان لاله رنجه چکر

نه مال هم بونه غوغا نه شور و خشت دور

اور فغانہ عالم کو نہ محبت اور

باشد از او در می باشد ویر از آغلدر  
 حیدر حضرت محبوب اولوب بدیه چار  
 اسانر عشرت کبریه لیکر غافلین  
 یوسف از ادا کلامیه اعلیه کدر  
 سیر قبه سیرت منتظر اولوب باش  
 سیرت کبریه لو سیرت بی سحر  
 شوم بر کوه او و عرش کبریا از  
 او در کانه اولوب کون دن کلامدر  
 سن سیرت ادرین عقیقتدر  
 اولوب برشته فکر اتمه خوان کدر  
 اشغیل از قیامت اولوب تمیزدر  
 گو اکی اولوب عذرت طهارتدر  
 سیر اوسته توکل انجم ایدر  
 یازار اوعده چون خسته ایدر  
 اولوب کوزه اود او کانه ایدر  
 او او یازار اجنه اودر یازار

زنگنه



















42

7

42

42

7

42

42

42

7





508

509

واعدا عن نه نشد که بستانه سالار و دولت قلمه

کوی خزانہ اعلیٰ زندانہ شریک مدد

[illegible]

احوال التفتكاه

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

المشقة سطس در مردانه آغلیون  
نور چشم هم لاله لاله آغلیون  
نور یا شیرین شهید نور در برینه و نفاق  
حسرت ادرین نور خورده ادمه خانه آغلیون

۶۶۰. اوز قتلگاه

قورلوق ارشد ديد حور قاسم كولون  
 آله اولوين اقا نه غلغلين  
 قاسم نيز نايان گوز او گوزده ايک شمع  
 اتمش قير سکنه نه پير وانه غلغلين  
 نايان نخل غش املد قلسه حوره  
 املوب نيزه و صيت اولم غلغلين  
 شيعه لما شير بيم ماء عذيقه  
 او سقم غم غريب او شهد قاندا  
 حور غشوه حالته دويدور سکنيه  
 ايک گوز نرين بولار نرس غلغلين  
 يار بوز شمع شير کوز اولود خال  
 ياده سالون بوشه غرسانه غلغلين

وَأَنَا سَيِّدُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ حُجْمٍ قُلُوبِي

محمد الخليل بعد القتل عبد الله

اولدور دمل بوقوم دليمانه عليون  
سندو سوكوتم تار ثوب خانه

لَدَاكُمْ فِي يَوْمٍ عَاشُورَ الْجَمِيعَاتِ نَظَرِي

كَيْفَ سَأَسْأَلُ لَطْفًا فَإِنْ بَرَّ مَوْنِي

والشيخ هو ما يذو الولد ذوا الولد الكاش  
الشيخ هو ما يذو الولد ذوا الولد الكاش  
الشيخ هو ما يذو الولد ذوا الولد الكاش

وَسَفَوْهُ لَهُمْ بِخِيَرَتِ الْمَاءِ الْمَعِينِ

مَا لِيْزِيْ وَمَصَابِحُهَا اِنْ اَجْنَحْنِ



کان یکدیگر بر سر نهاده اند و کس ندان  
و با هم در جرح و کربس و سوزن  
فَلَعَنَهُمُ اللَّهُ اسْتَطَعْتُ مَنِّي فِي كُلِّ حَالٍ

آنکه در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
و در این راه که در راه کربس و سوزن  
از این کربس و سوزن و کربس و سوزن  
شاید که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
نور که در این راه که در راه کربس و سوزن  
کون جرح و کربس و سوزن و کربس و سوزن  
باید که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
نه غم و نه کربس و سوزن و کربس و سوزن  
غمت و کربس و سوزن و کربس و سوزن  
گفتم و کربس و سوزن و کربس و سوزن  
چون که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
و کربس و سوزن و کربس و سوزن  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
اسلام علی بن ابی طالب علیه السلام

تأله خواجه از کربس و سوزن و کربس و سوزن  
بر خواجه از کربس و سوزن و کربس و سوزن  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
چون که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
قرآن و کربس و سوزن و کربس و سوزن  
چون که در هر حال من را از دست خود نجات دهد

حقیقت امر اینست که در هر حال من را از دست خود نجات دهد

و در هر حال من را از دست خود نجات دهد

چون که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد

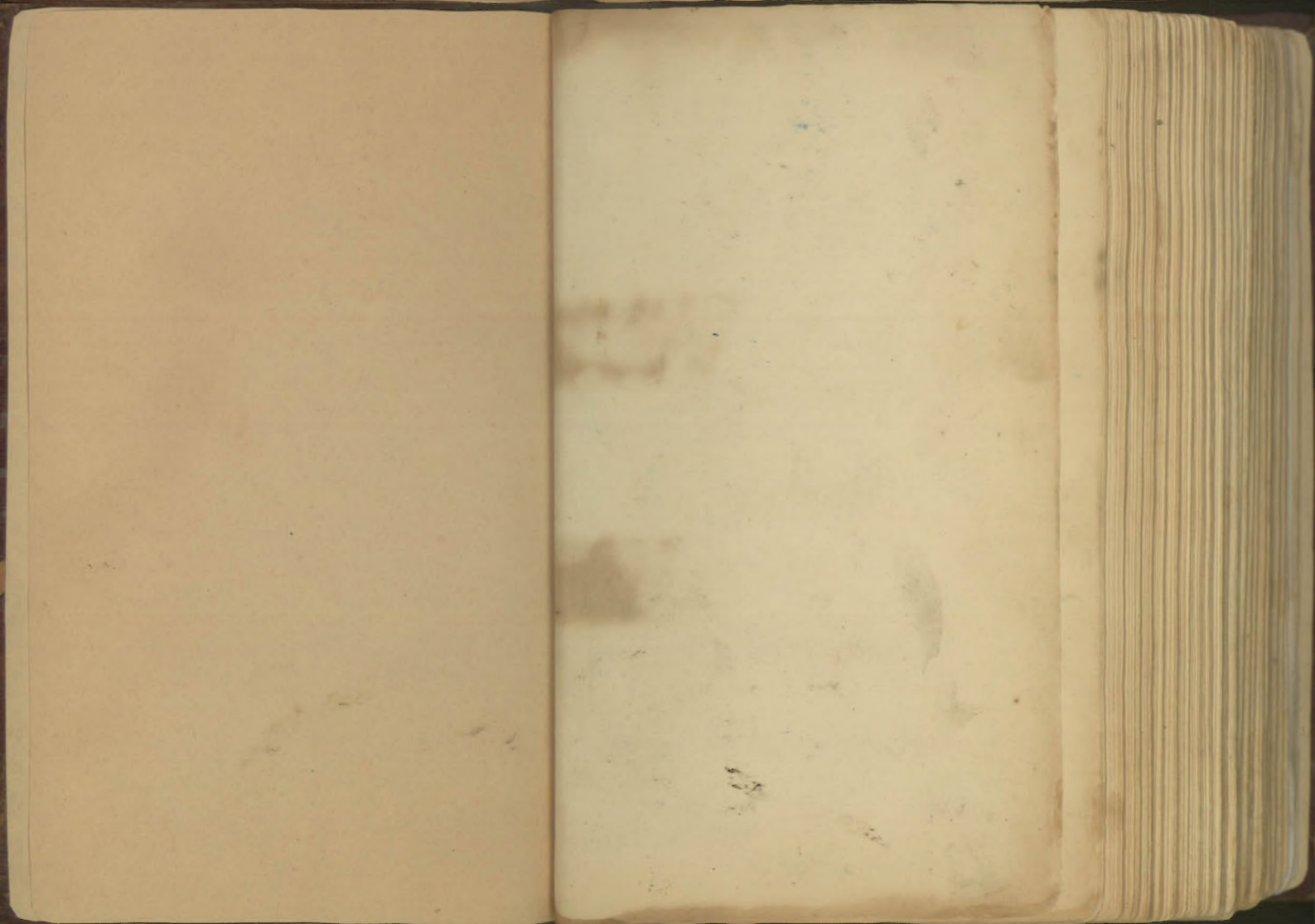
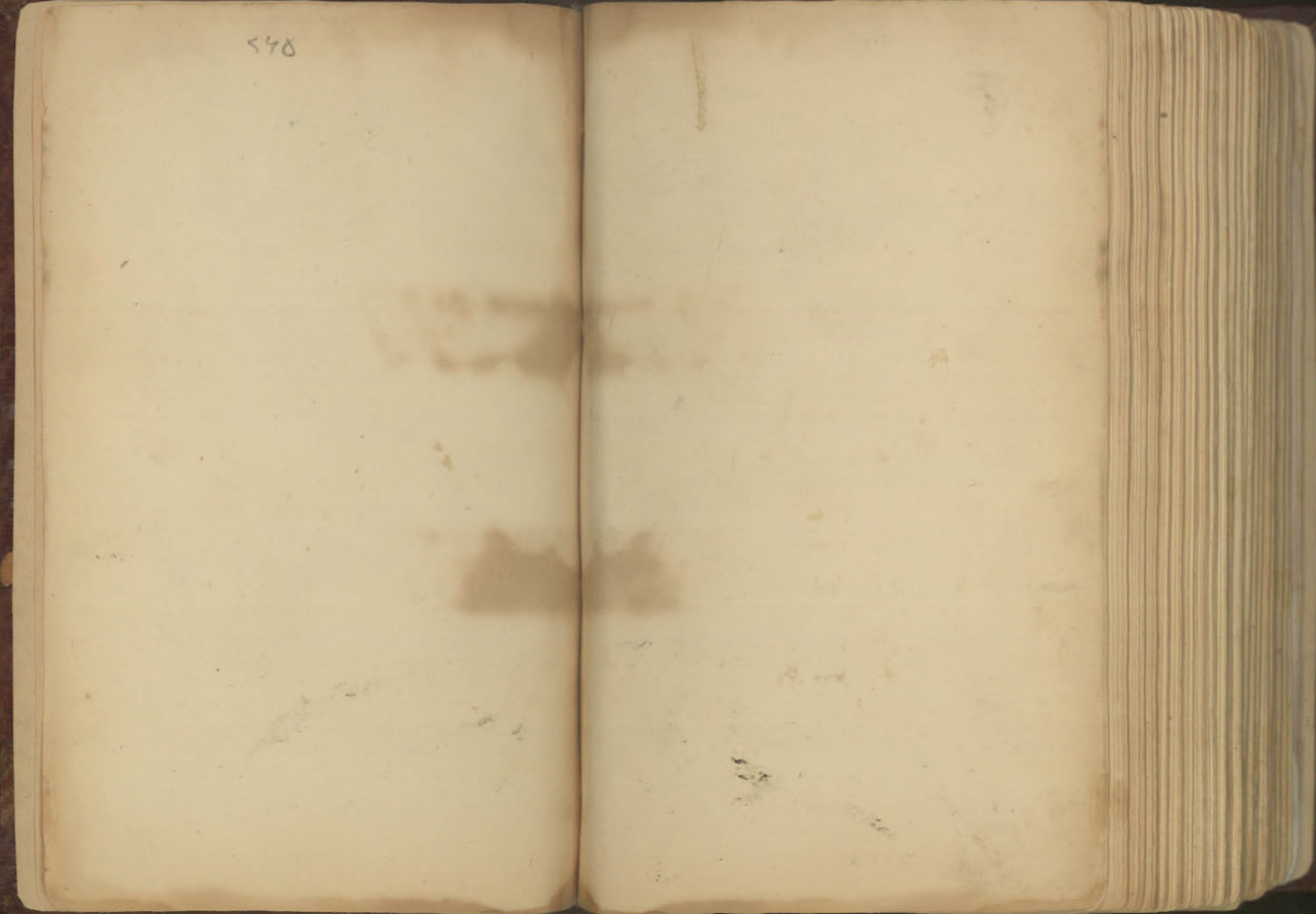


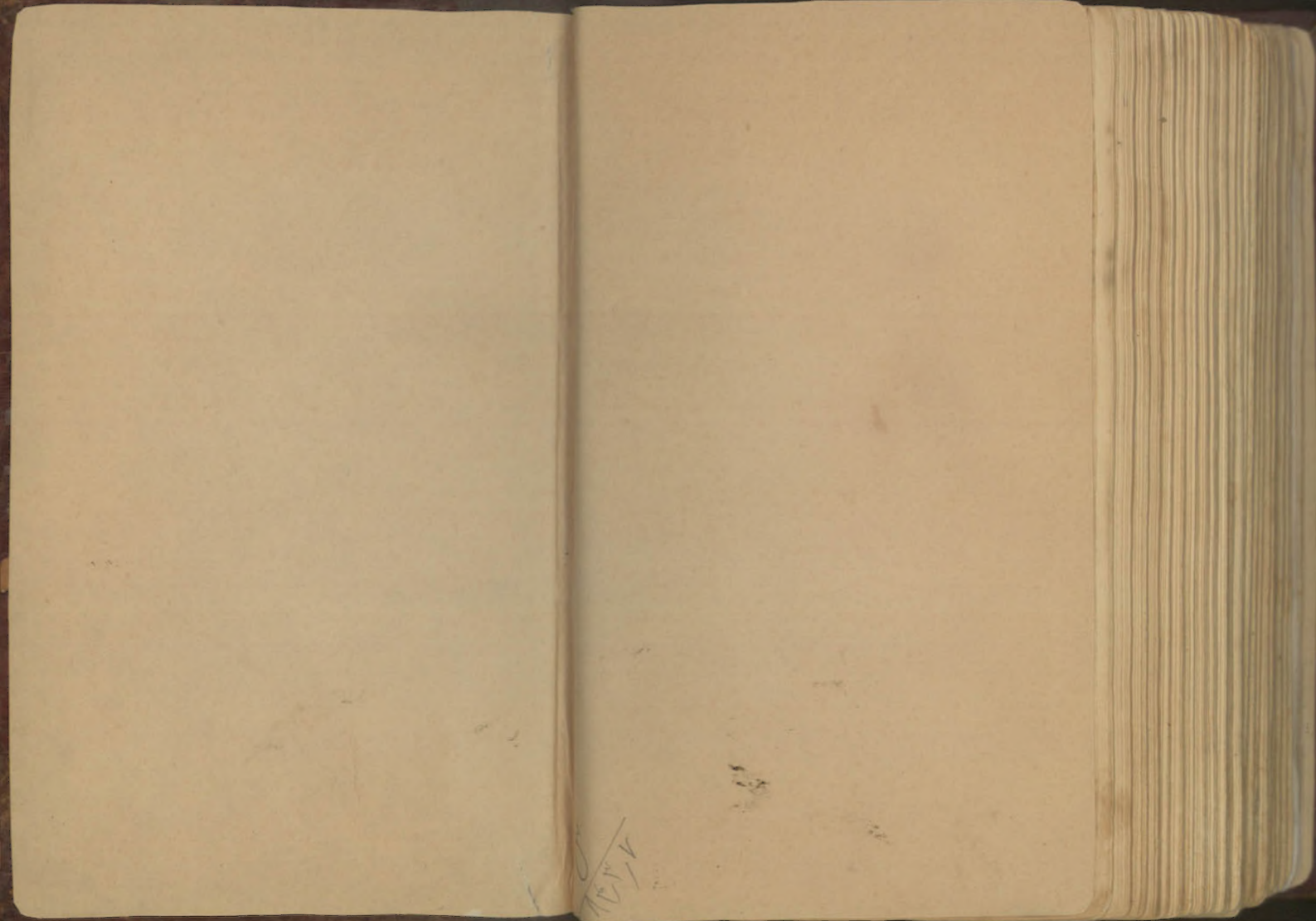
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد  
که در هر حال من را از دست خود نجات دهد













کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۱۷۱۹۷